

باچشم باز ۲۰

بنی صدر

بسم الله الرحمن الرحيم

۴ با چشم باز

انتشارات ایران

سرشناسه : حسینی ، سمیه
عنوان و نام پدیدآور : بنی صدر/ سمیه حسینی
مشخصات نشر : تهران : روزنامه ایران ، موسسه انتشاراتی ، ۱۳۸۸
مشخصات ظاهری : ۵۶
فروست : با چشم باز (ج) ۴
تاریخ ، ۷. تاریخ سیاسی
شابک : دوره : ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۴۷-۱۰-۴ / ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۴۷-۰۳-۶
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
موضوع : ایران – تاریخ – جمهوری اسلامی ، ۱۳۵۸
شناسه افزوده : انتشارات موسسه ایران
شناسه افزوده : با چشم بتاز ، (ج) ۴
رده بندی کنگره : ۱۳۸۷ج . ۴ ۲ ب / ۱۵۷۰ DSR
رده بندی دیویی : ۰۸۴/ ۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۲۸۸۰۳

بنی‌صدر

سمیه حسینی





با چشم باز؛ بنی صدر

با هم‌کاری نشر متن

سمیه حسینی

ناظر متن: کورش علیانی

ویراستار: آرش حکمیان

طراح جلد: مهدی منادی، صفحه آرایی: الما امرالهی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۸، تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه، قیمت: ۹۵۰۰ ریال

شابک: ۶-۰۳-۵۳۴۷-۶۰۰-۹۷۸

شابک دوره: ۴-۱۰-۵۳۴۷-۶۰۰-۹۷۸

ISBN: 978-600-5347-03-6

مقدمه

سی‌اُمین سال‌گرد پیروزی انقلاب اسلامی فرارسیده است؛ انقلابی که نسل جوان امروز، پس از آن به دنیا آمده‌اند و شرایط و فضایی که به پیروزی منجر شد را درک نکرده‌اند. البته پس از انقلاب نیز ماجراهایی پیش آمد که تک‌تک آن‌ها در شکل‌گیری و راه‌یابی نظام جمهوری اسلامی موثر بود. این اتفاق‌ها، کم و بیش به حافظه‌ی تاریخ پیوسته‌اند و کم‌تر راجع به‌شان حرفی زده می‌شود.

بازگویی روی‌دادها و بیان اطلاعاتی که نسل جوان را با حال و هوای سال‌های پر التهاب اول انقلاب آشنا می‌کند ضروری است. نسل آینده که قرار است راه‌بری نظام را به‌دست بگیرد باید با تاریخ انقلاب اسلامی و حادثه‌های آن‌روزها آشنا باشد. این مجموعه قدمی کوچک و آغازی است برای این آگاهی. البته عنوان‌های این کتاب‌ها، همه‌ی

وقایع مؤثر در روند رشد انقلاب اسلامی را شامل نمی‌شود ولی نمونه‌ی خوبی از آن اتفاق‌ها است:

دوازدهم فروردین، کودتای نوژه، بنی‌صدر، هفتم تیر، هشتم شهریور، طبس، کردستان، مک‌فارلین، جمعه‌ی خونین مکه و سلمان رشدی مواردی هستند که به آن‌ها پرداخته شده است.

بنا در نگارش این مجموعه بر شیوه‌ی روایی و آسانی فهم و خواندن کتاب، بی کاستن از قدر و دقت مفاهیم بوده است. قضاوت درباره‌ی توفیق یا عدم آن بر عهده‌ی خوانندگان است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

امید است انتشار این مجموعه پیوند نسل جوان را با ارزش‌های انقلاب اسلامی و آرمان‌های رهبر کبیر آن؛ حضرت امام خمینی محکم‌تر کند؛ رهبری که همیشه برکات حرکت ماندگار و دوست‌داشتنی او را حس می‌کنیم.

موسسه‌ی انتشاراتی روزنامه ایران

بنی‌صدر سال‌ها قبل از انقلاب اسلامی، زمانی که در پاریس دانشجوی اقتصاد بود، بارها به دوستانش گفته بود که «من اولین رئیس‌جمهور ایران خواهم شد.» او شاید از سال ۱۳۳۲ و با دیدن حوادث ۲۸ مرداد مطمئن شده بود که طرف‌دار سلطنت نیست. با این حال، نمی‌توان او را یک انقلابی مسلمان دانست. در واقع، او در نظریه‌ی برینتن، جزو دسته‌ی دوم بود. برینتن، تاریخ‌شناس آمریکایی، انقلابی‌ها را دو دسته می‌داند؛ دسته‌ی اول «زجر کشیده‌هایی که از تمام وجودشان برای تغییر نظام ظالمانه مایه گذاشته‌اند.» و دسته‌ی دوم «آن‌هایی بودند که با نظام ظالمانه مخالف بودند، اما برای مخالفتشان بهای چندانی نمی‌پرداختند.»

ابوالحسن بنی‌صدر دوم فروردین ۱۳۱۲ در یکی از روستاهای همدان به دنیا آمد. پدرش آیت‌الله سیدنصرالله بنی‌صدر، از علمای برجسته‌ی همدان و سال‌ها پیش‌نماز مسجد جامع آن‌جا بود. ابوالحسن با وجود اصرار پدر، به طلبه شدن رغبتی نشان نداد. نه او و نه هیچ کدام

از برادرانش سراغ تحصیلات حوزوی نرفتند. به قول خودش «محیط خانه‌شان محیط ضدآخوند تمام‌عیاری بود.» بعد از دیپلم برای ادامه‌ی تحصیل به تهران آمد. نمره‌ی زبانش صفر شد و در دانشگاه تهران قبول نشد. لیسانسش را در تهران از دانشگاه علوم معقول و منقول گرفت. سال ۱۳۳۲ در جریان کودتای ۲۸ مرداد دو بار دست‌گیر شد که هر دو بار خیلی زود آزاد شد. در همین بگیر و ببندها بود که جذب جبهه‌ی ملی شد. چهار سال در مؤسسه‌ی تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران با احسان نراقی کار کرد. سال ۱۳۴۲، بعد از واقعه‌ی ۱۵ خرداد، جبهه‌ی ملی منحل شد و بنی‌صدر برای ادامه‌ی تحصیل به فرانسه رفت. پانزده سال بعد، در بهمن ۱۳۵۷ با پرواز انقلاب به ایران برگشت. بنی‌صدر در فرانسه به انجمن اسلامی دانشجویان اروپا نزدیک شد. او روابط عمومی بالایی داشت و یکی دو بار به‌عنوان نماینده‌ی دانشجویان در سمینارها و کنفرانس‌ها شرکت کرد. در همین سال‌ها به امام نزدیک شد، به‌خصوص در مدت اقامت امام در پاریس این نزدیکی بیش‌تر شد. ۱۲ بهمن او به‌عنوان یکی از هم‌راه‌های امام وارد ایران شد. سه روز بعد، با اجازه‌ی امام در دانشگاه صنعتی شریف سخن‌رانی کرد. بنی‌صدر خوب سخن‌رانی می‌کرد. کنایه‌هایی که به کار می‌برد، نقدی که همواره بر همه چیز وارد می‌کرد و لحن حق‌به‌جانبش، سخن‌رانی‌هایش را جذاب‌تر می‌کرد؛ جذابیتی که نقش مؤثری در پیروزی او در انتخابات ریاست‌جمهوری سال بعد داشت. در روز مناظره‌ی او با بابک زهرایی، اجتماع دانشجوها تا چمن‌های دانشگاه کشیده شد. بابک زهرایی نماینده‌ی حزب کارگران سوسیالیست بود که تازه از آمریکا به ایران برگشته بود. مناظره‌ی موفق بنی‌صدر با او برایش شهرت قابل توجهی هم‌راه داشت. او در فروردین ۱۳۵۸ با حکم امام عضو شورای انقلاب شد. خیلی زود به رادیو و تلویزیون راه پیدا کرد و بحث‌ها و گفت‌وگوهایش از تلویزیون پخش می‌شد. کم‌کم این چهره‌ی ناشناخته برای مردم شناخته‌تر می‌شد. کتاب

«کیش شخصیت» او را که موضوعش اخلاق بود، بیش‌تر دانشجوها خوانده بودند. کتاب «اقتصاد توحیدی» ، بحث‌ها، مناظره و مقاله‌هایش درباره‌ی انقلاب اسلامی او را به‌عنوان تئوریسین انقلاب اسلامی معرفی می‌کرد. هرچند صحبت‌های گوشه و کنار و سخن‌رانیش در مجلس خبرگان، اعتقاد و التزامش به اساس انقلاب را در سایه‌ی ابهام قرار می‌داد، اما تصویر کلی او در نظر عامه‌ی مردم این بود؛ بنی‌صدر در خط امام و انقلاب.

البته این «تصویر کلی» تنها دلیل پیروزی او در انتخابات ریاست‌جمهوری نبود، جز این، حذف نامزد مطرح رقیب، یعنی جلال‌الدین فارسی نیز در این پیروزی سهم قابل توجهی داشت. جلال‌الدین فارسی نامزد حزب جمهوری اسلامی بود و با تلاش‌های شهید بهشتی، جامعه‌ی مدرسین قم او را به‌عنوان کاندیدا معرفی کرده بودند. به خاطر این حمایت‌ها رأی بسیاری از مذهبی‌ها با او بود و با حذف او، تقریباً رأی تمام اقشار جامعه به سمت بنی‌صدر برگشت. حتا رأی بیش‌تر روحانیون نه‌تنها در تهران بلکه در همه‌ی شهرستان‌ها با او بود و جانشین جلال‌الدین فارسی، یعنی دکتر حبیبی هم تأثیر چندانی در تغییر آرا نداشت. به هر حال، بنی‌صدر با امام وارد کشور شده بود، عضو شورای انقلاب اسلامی بود و بارها در مناظره‌هایش در موضع مخالف با مارکسیست‌ها و مجاهدین قرار گرفته بود و البته خوب بلد بود که چه طور از شگردهای تبلیغاتی استفاده کند. او با زیرکی نظر امام را نسبت به خودش مثبت جلوه داده بود و اولین بار وقتی از ملاقات با امام برگشت، کاندیدا شدنش را به‌طور رسمی اعلام کرد. او با آگاهی کامل، طی یک سال پس از انقلاب، هیچ مسئولیت اجرایی را قبول نکرده بود، فقط سخن‌رانی و مصاحبه کرده بود و به بیش‌تر شهرستان‌ها و بخش‌های ایران رفته بود و مردم را به نوعی متوجه خودش کرده بود. مدام نسبت به رئیس‌جمهور شدن اظهار بی‌میلی می‌کرد «هرگز روز و شب به دنبال رأی نمی‌دوم، اگر مردم پذیرفتند، قبول می‌کنم.»

البته بعد از انتخابات تا چند روز نمی‌توانست حرف بزند، چون زیاد سخن‌رانی کرده بود، حنجره‌اش متورم شده بود.

بنی‌صدر با یازده میلیون رأی رئیس‌جمهور شد. امام حکم تنفیذ ریاست‌جمهوری را در بیمارستان قلب به دستش داد و جمله‌ای گفت که بیش‌تر شبیه پیش‌بینی بود «من یک کلمه به آقای بنی‌صدر تذکر می‌دهم این کلمه تذکر برای همه است؛ حب الدنیا رأس کل خطیئه. من از آقای بنی‌صدر می‌خواهم که مابین قبل از ریاست‌جمهوری و بعد از ریاست‌جمهوری در اخلاق روحیشان تفاوتی نباشد.»

دکتر کاظم سامی، وزیر بهداری کابینه‌ی بازرگان، به‌عنوان روان‌پزشک تحلیل جالبی از بنی‌صدر داشت «بنی‌صدر یک حالت روان‌شناسی دارد؛ ضعف‌های درونش را در دیگران پیدا می‌کند و از آن‌ها انتقاد می‌کند و کتاب «کیش شخصیت» در واقع، درباره‌ی خودش است.»

نوک پیکان انتقادات بنی‌صدر همواره متوجه مردان حکومت بود. او بعد از ریاست‌جمهوری عملاً مغرور شده بود. می‌خواست به پشتوانه‌ی رأی‌هایش مخالفینش را سرکوب کند. با وجود این‌که بنی‌صدر بعد از ریاست‌جمهوری به دو گروه مجاهدین و نهضت آزادی بسیار نزدیک شد، اما واقعیت این است که او را نمی‌شد در هیچ خط و جناحی جز «خط بنی‌صدر» جا داد. هرچند هیچ وقت هم مستقل از رفقایش در نهضت آزادی و حتا مجاهدین عمل نکرد. بنی‌صدر خودش هم با پیچ و خم‌های راهی که می‌رفت، آشنا نبود، تمام تقلاهایش برای رسیدن به جای محکمی در مسند قدرت بود، در این دست و پا زدن‌ها، بیش‌تر از همه به مجاهدین نزدیک شد. او در یک روند هم‌گرا با مجاهدین، پیش‌روی کرد و در نهایت، هم‌راه مسعود رجوی، رئیس سازمان مجاهدین از کشور فرار کرد. اما تکلیف مجاهدین خلق معلوم بود؛ در انتهای راه، اعلام جنگ مسلحانه کردند و تا توانستند مردم و مسئولین را ترور کردند و در جنگ ایران و عراق به‌طور رسمی برای پیروزی صدام

تلاش کردند؛ کاری که از عهده‌ی خیانت‌کارترین‌ها هم بر نمی‌آید.

اصلی‌ترین چالش بین رئیس‌جمهور و مجلس بر سر انتخاب نخست‌وزیر بود. بنی‌صدر با رندی تمام می‌خواست نظر امام و بیتش را جلب کند. برای همین، احمد خمینی را به‌عنوان نخست‌وزیر پیش‌نهاد کرد. امام نپذیرفت. دومین شخص مصطفی میرسلیم بود؛ سرپرست شهربانی کل کشور و از اعضای حزب جمهوری اسلامی. بر حسب حدس و گمان‌های ابتدایی، اکثریت مجلس باید به او رأی می‌دادند، اما او هم موفق به کسب آرای لازم نشد. علی‌اکبر ولایتی نامزد بعدی بود. او نیز نتوانست نظر موافق مجلس را جلب کند. قرار شد نخست‌وزیر را کمیته‌ای منتخب از نمایندگان و اعضای شورای انقلاب و رئیس‌جمهور انتخاب کنند. کمیته بر سر محمدعلی رجایی به توافق رسید.

گرچه بنی‌صدر از همان ابتدا به او لقب «خشک‌سر» داد و به بهانه‌های مختلف مخالفتش را با انتخاب او اعلام کرد، اما محمدعلی رجایی بی آن‌که عضو حزب جمهوری باشد (اکثریت مجلس با حزب جمهوری بود) با رأی نسبتاً بالایی از مجلس رأی اعتماد گرفت. بنی‌صدر تا مدت زیادی حکم او را امضا نکرد و هنگام تشکیل کابینه، به بهانه‌ی سفر تهران را ترک کرد. این آغاز کارشکنی‌های بنی‌صدر علیه دولت و کابینه بود. بنی‌صدر از هر فرصتی استفاده می‌کرد تا به مردم بگوید که دولت رجایی به او تحمیل شده است. او در اولین سخن‌رانیش چند روز بعد از تعیین کابینه، در دیدار عمومی به مردم گفت «اگر دیدم این دولت کارایی ندارد و مردم هم از من خواستند، خب باید به مردم بگویم که این دولت، دولت من نیست. بنابراین من ابزار کار ندارم که شما از من چیزی بخواهید.» او در مسائل مختلف مثل انتخاب وزیر، معاون و سرپرست وزارت‌خانه مدام به رجایی ایراد می‌گرفت و حکم‌های او را بی اعتبار می‌کرد. بنی‌صدر در این لج‌بازی‌ها حتا ملاحظه‌ی مردم جنگ‌زده‌ی جنوب را هم نمی‌کرد. وقتی رجایی قصد داشت برای کمک

به جنگ‌زدگان حساب ویژه‌ای باز کند به او اجازه نداد و اعلام کرد که دولت می‌تواند از حساب ۸۸۸ برداشت کند. اما در عمل هنگام استفاده‌ی دولت از این حساب کارشکنی می‌کرد. چرخ اجرایی اداره‌ی کشور کُند و با اصطکاک زیاد بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر در حال چرخش بود، البته می‌بایست جنگ موضوع اصلی آن روزهای کشور می‌بود. چیزی که بنی‌صدر تا آ خر هم به آن بی‌توجه ماند. موضع او در برابر جنگ، بحث‌برانگیزترین قسمت ریاست‌جمهوری او است و حتا امروز هم اختلاف‌نظرهای بسیاری در این باره وجود دارد. شمخانی و سردار صفوی در یک برنامه‌ی تلویزیونی، بیست و هشت سال بعد از فرار بنی‌صدر، در پاسخ به مجری تلویزیون گفتند که از نظر آن‌ها بنی‌صدر در جنگ قصد خیانت نداشت. در واقع، پیروزی در جنگ برای بنی‌صدر یک موفقیت سیاسی محسوب می‌شد، اما برخی دیگر هم از جمله صفار هرندی، وزیر ارشاد فعلی، معتقد بودند که نباید از خیانت یا عدم خیانت بنی‌صدر حرف زد، بل‌که مسئله این است که بنی‌صدر چه‌قدر خیانت کرد.

شاید اشتباه‌های بیش از اندازه‌ی بنی‌صدر به‌عنوان فرمان‌ده کل قوا شائبه‌ی خیانت او را می‌کند. استراتژی بنی‌صدر در جنگ این بود «زمین بدهیم، زمان بگیریم» یعنی به شیوه‌ی اشکانیان اجازه بدهیم عراق وارد شود - به‌راحتی- و بعد به او حمله کنیم و در واقع، با همین استراتژی بود که خرمشهر با وجود ایستادگی تا پای جان تک‌تک فرزندانش، بیش از چند روز نتوانست مقاومت کند و زودتر از آن‌چه تصور می‌شد، سقوط کرد. از طرفی، بنی‌صدر تا می‌توانست در تجهیز سپاه کوتاهی می‌کرد، در حالی‌که قدرت و کارایی سپاه در جنگ، به‌خصوص در اوایل آن، غیرقابل انکار بود. برای بنی‌صدر فقط ایده‌های خودش مهم بود. سپاهی و ارتشی فرقی نمی‌کرد. اگر کسی جلوی حرفش می‌ایستاد، با او برخورد می‌کرد. صیاد شیرازی را که در آن زمان فرمانده‌ی نیروی

زمینی ارتش بود، به خاطر این‌که بدون هماهنگی به نیروهای سپاه و بسیج مهمات رسانده بود، عزل کرد و درجه‌هایش را گرفت.

بنی‌صدر زمانی که هنوز هیچ سمت اجرایی نداشت و فقط، عضو شورای انقلاب اسلامی بود، روزنامه‌ی «انقلاب اسلامی» را منتشر کرد؛ روزنامه‌ای هشت صفحه‌ای، در قطع کوچک و به بهای پانزده ریال. بعد از بهمن ۱۳۵۷ هر گروه، حزب و شخصیت فرهنگی و سیاسی برای خودش نشریه و روزنامه‌ای داشت. با وجود روزنامه‌های باسابقه و قدیمی مثل «کیهان» و «اطلاعات» و روزنامه‌های صاحب‌نام و مطرحی مثل «جمهوری اسلامی» که روزنامه‌ی حزب جمهوری اسلامی بود و دیدگاه‌های نزدیک به رهبری داشت، روزنامه‌ی «انقلاب اسلامی» فروش خوبی داشت؛ هم به خاطر اسم انقلاب اسلامی و هم به خاطر مدیر مسئولش که حالا چهره‌ی شناخته‌شده انقلاب محسوب می‌شد. این روزنامه تریبون خوبی برای اظهارنظرها و مقاله‌ها و ... بنی‌صدر بود و در انتخابات هم نقش مؤثری داشت. بعد از ریاست‌جمهوری، بنی‌صدر در ستون «گزارش به مردم» یا «کارنامه‌ی رئیس‌جمهور» یادداشت‌های روزانه‌اش را می‌نوشت. این یادداشت‌ها معمولاً درباره‌ی جلسات بنی‌صدر با مسئولین نظام و بحث‌ها و اختلافاتش با آن‌ها بود و به نوعی شرح درگیری‌های او در حکومت بود؛ درگیری‌هایی که شاید گفتنشان و دانستنشان برای مردم لازم نبود. قلم بنی‌صدر متانت قلم یک رئیس‌جمهور را نداشت. او مثل یک نویسنده‌ی آزاد یا خطیب سیاسی می‌نوشت تا یک رئیس‌جمهور. او به خصوص بعد از ۱۴ اسفند ۱۳۵۹، دیگر نوک پیکان را مستقیم به سمت اشخاص برتر مملکت گرفته بود؛ بهشتی، رجایی و...

در واقع، می‌توان گفت گزارش‌های بنی‌صدر بیش‌تر ثبت شایعات شفاهی‌ای بود که مجاهدین علیه بزرگان انقلاب به راه انداخته بودند. خرداد سال ۱۳۶۰ روزنامه‌ی «انقلاب اسلامی» به حکم هیئت سه

نفره‌ی حل اختلاف توقیف شد. علت توقیف «نشر مقالات تشنج‌زا و مخل مبانی اسلام و حقوق عمومی جامعه نوپا و انقلابی مردم مسلمان ایران به‌ویژه در زمان جنگ» بود.

یکی از جنجال‌های روزنامه‌ی «انقلاب اسلامی» ماجرای نوارهای دکتر آیت بود. روزنامه روز ۲۸ خرداد ۱۳۵۹ با عنوان افشاگری مطلبی را چاپ کرد. موضوع آن، توطئه‌ی دکتر آیت علیه بنی‌صدر بود و منبع، مطالب نواری بود که دکتر آیت در آن یکی از اعضای دانشجویان انجمن اسلامی را خطاب قرار داده بود.

«اطلاع یافتیم که دکتر حسن آیت در صحبت‌هایی که از نوار به دست آمد و علیه بنی‌صدر به فعالیت مخفیانه می‌پردازد.» دکتر آیت از نمایندگان مجلس و عضو حزب جمهوری اسلامی بود. جنجال بنی‌صدر این بود که این توطئه در واقع، توطئه‌ی کل حزب جمهوری اسلامی علیه او است و آن را بی ربط به انقلاب فرهنگی نمی‌دانست. در واقع، او برای کوبیدن انقلاب فرهنگی و حزب جمهوری از این ماجرا بیش‌ترین استفاده را کرد، اما دکتر بهشتی در پاسخی اعلام کرد که حرف‌های دکتر آیت و موضوع او هیچ ارتباطی با حزب ندارد و او باید خودش پاسخ‌گوی حرف‌هایش باشد.

امام برای بنی‌صدر کم نگذاشت. از ابتدای انتخاب او به‌عنوان رئیس‌جمهور از هیچ حمایتی فروگذار نکرد؛ در شرایطی که کشور به شدت تهدید می‌شد، برای انسجام قوا و قدرت عمل بیش‌تر بنی‌صدر را به فرماندهی کل قوا منسوب کرد. در جریان انتخاب نخست‌وزیر و کابینه برای حل و فصل کش‌مکش‌ها بسیار تلاش کرد و همه را به یک اندازه خطاب قرار داد. «دولت بخواهد مجلس را تضعیف کند، مجلس بخواهد رئیس‌جهور را تضعیف کند، تمام این‌ها برخلاف مکتب اسلام است. مخالف با اسلام است. این آقای رئیس‌جمهور با مجلس، مجلس با رئیس‌جمهور چرا این طور رفتار می‌کنند؟ چرا باید این‌طور باشد که

صدای مردم دربیاید؟ من نصیحت می‌کنم به آن‌ها»

بنی‌صدر می‌خواست از شرایط نهایت استفاده را کند. به امام نامه نوشت و با گلایه از محمدعلی رجایی خواست که در مورد کابینه اظهار نظر کند، اما امام جواب داد «من دخالتی در امور نمی‌کنم. موازین همان بود که کراراً گفته‌ام و سفارش من آن است که آقایان تفاهم کنند و اشخاص مؤمن و مدبر و مدیر و فعال انتخاب کنند.»

امام دقیقاً می‌دانست تا کجا باید پیش رود، اما شرایط بغرنجی بود. صدام قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را یک‌طرفه لغو کرده بود و حالا برای حمله به ایران همه‌ی شرایط را مناسب می‌دانست. نیروهای عراقی آماده‌ی حمله به ایران بودند. دیگر فرصتی برای دعوا بر سر فلان وزیر و کابینه نبود. وحدت بدیهی‌ترین نیاز کشور بود. امام دوباره و این بار با صریح از بنی‌صدر حمایت کرد «امروز آقای بنی‌صدر را ما با او (شاه) مقایسه می‌کنیم. برای این‌که بالاترین چیزهایی که در جمهوری هست، ریاست‌جمهوری است. خوب این یک نفر از اشخاصی که در رأس واقع است، آیا زندگیش را نمی‌بینید؟ این‌ها الان زندگیش را وقف کرده که برود برای این ملت خدمت کند و آن‌ها (دولتمردان رژیم شاه) یک روز این کار را نکرده‌اند.»

اما گویا حمایت‌های به‌اندازه‌ی امام به مذاق بنی‌صدر خوش نمی‌افتاد. بنی‌صدر به‌ظاهر تابع امام بود، البته فقط به ظاهر، به رفقایش گفته بود «من همان سیاستی را که با پدرم داشتم، با امام هم عمل می‌کنم؛ هر چه پدرم می‌گفت، نه نمی‌گفتم، ولی کار خودم را انجام می‌دادم. من جلوِ امام نمی‌ایستم.» و بنی‌صدر کار خودش را می‌کرد. تأکید امام بر هم‌دلی و اتحاد فایده نداشت. بنی‌صدر مهارشدنی نبود و درست زمانی که سکوت به مصلحت بود، او داد سخن می‌داد. بنی‌صدر تا غائله‌ای که در ۱۴ اسفند به پا کرد، چند قدم پیوسته برداشت. اولین قدم در ۱۷ شهریور بود.

رئیس‌جمهور می‌خواست در دعواهایش با مجلس و دولت پای مردم را هم وسط بکشد. انگار مطمئن بود که مردم با او هستند. شاید به خاطر یازده میلیون رأیی که آورده بود و شاید به خاطر این‌که حمایت گروه‌هایی مثل مجاهدین و نهضت آزادی را داشت. بنی‌صدر به عمد می‌خواست زمینه را برای رویارویی آن‌هایی که طرف‌دارش بودند، با آن‌هایی که طرف‌دارش نبودند، مهیا کند؛ به این امید که لااقل در این میدان او برنده شود. آغاز این زمینه‌سازی از ۱۷ شهریور بود؛ آغازی که به غائله‌ی ۱۴ اسفند انجامید. در واقع ۱۷ شهریور اولین سخن‌رانی جنجالی بنی‌صدر به این گستردگی بود. گویا بنی‌صدر جز به برنده شدن به چیز دیگری فکر نمی‌کرد. زمزمه‌های جنگ از طرف عراق جدی‌تر شده بود. مرزها ناامن‌تر از قبل بود. درگیری‌ها در شهرهای مرزی بالا گرفته بود. چیزی که در این شرایط مملکت و مردم به آن محتاج بودند، آرامش بود. شائبه‌ی وجود اختلاف بین سران مملکت نه به نفع مردم بود نه به نفع کشور و شاید نمایش این اختلاف، صدام حسین را در رجزخواندن برای ایران گستاخ‌تر نیز کرد.

بنی‌صدر در سخن‌رانیش در میدان شهدا از گروه اقلیتی سخن گفت که می‌خواهد همه چیز را به نفع خودش مصادره کند. او دو روز قبل هم در مصاحبه‌ای از این گروه گفته بود و علت مخالفت با وزرای کابینه‌ی رجایی را جلوگیری از حاکمیت همین گروه اقلیت ذکر کرده بود. بنی‌صدر برای موجه کردن حرف‌هایش مدام از خطر وابستگی به آمریکا و اجنبی دم می‌زد و گاهی سخنان امام را سند قرار می‌داد و از تاریخ اسلام گواه می‌آورد. او با لحن یک افشاگر شجاع تهدید کرد که دفعه‌ی بعد، نوبت به افشای اسم و رسم خواهد رسید.

«... انحصار و کوشش برای به قبضه درآوردن مقام‌های تعیین‌کننده‌ی حکومتی از راه طرد و نفی دیگران مشخصه‌ی سیاسی جامعه‌ی شرک و کفر است. یک گروهی به خود حق می‌دهد قیم مردم شود و خود را

همه‌کاره‌ی مردم بداند و بگوید مردم احساسات دارند و شعور و آگاهی ندارند و آن‌ها که سازمان دارند می‌توانند و باید حکومت کنند.»

«...هرگاه بخواهی بگویی که این مقاله‌ها و تفسیرهای تحریک‌آمیز چیست، صداها برمی‌خیزد که این‌ها در خط امام هستند تا در جواب من از گفتن بازایستم و رئیس‌جمهور خفقان بگیرد، چنین نیست. من نه ساکت می‌نشینم و نه زیر بار می‌روم.»

«...یک اقلیتی برای استقرار حاکمیت خویش کوشیده است و می‌کوشد رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها را در دست گیرد، رهبری نهادهای انقلابی را در دست گیرد، می‌خواهد سپاه انقلاب و کمیته‌های انقلاب، انجمن اسلامی و هر گروه و حزبی را به قبضه درآورد»

«به این گروه که دل‌خوش کرده است به قبضه‌ی حکومت، هشدار می‌دهم که من نظریه‌ی تو را افشا کردم، ضابطه‌های خود را گفتم، دفعه‌ی دیگر در صورتی که اصلاح نشدید و اصلاح نشوید، نوبت به افشای با اسم و رسم می‌رسد.»

سخن‌رانی ۱۷ شهریور بنی‌صدر بلوایی برپا کرد. اتهامات آن‌قدر سنگین بود که آقایان بهشتی، رئیس دیوان عالی کشور، رجایی، نخست‌وزیر و هاشمی، رئیس مجلس بر خود واجب دانستند که بابت سخنان رئیس‌جمهور توضیحاتی بدهند. دکتر بهشتی با تأکید بر موارد قانونی حاکم بر جمهوری اسلامی قسمت‌های زیادی از سخنان بنی‌صدر را رد کرد. «در موقعیت حساس فعلی هر گونه پیامی و مطلبی که موجب نگرانی افکار عمومی شود، به زیان انقلاب است. اگر منظور رئیس‌جمهور از اقلیتی که نام می‌برد، حزب جمهوری اسلامی باشد، باید گفت مواضع حزب در قبال رئیس‌جمهور، مجلس، دولت و انقلاب مشخص است و بیانیه‌های حزب گویای این مطلب است.»

رجایی هم در جلسه‌ی مجلس شورای اسلامی از کابینه‌اش در مقابل اتهامات بنی‌صدر دفاع کرد و گفت «قرار نبود که چنین صحبت‌هایی

شود. ایشان تعهد کرده بودند کابینه را تضعیف نکنند؛ این امر جزو تعهداتشان بود. نسبت به برادران من در کابینه که تصویب کرده‌اند، حمله کردند و آن‌ها را خراب کردند. من هم‌کارانم را از کوچه و خیابان پیدا نکرده‌ام که آقای بنی‌صدر چنین جمله‌هایی درباره آن‌ها بگوید. اخلاق اسلامی چنین چیزی را نمی‌پذیرد.»

آقای هاشمی در مصاحبه‌ای گفت «من دلم می‌خواست آقای بنی‌صدر به‌طور صریح نام اقلیت مورد نظرش را می‌برد و من نمی‌دانم کدام طرح و پیش‌نهاد رئیس‌جمهور مورد توجه مجلس قرار نگرفته است.» و ۱۰۴ نماینده‌ی مجلس هم با دادن طرحی، رئیس‌جمهور را برای تفسیر سخنانش به مجلس خواستند.

بعد از ۱۷ شهریور، بنی‌صدر تا مدتی به طور جدی سخن‌رانی نکرد، اما در مصاحبه‌ها و بازدیدهایش همچنان شکایت و انتقاد حرف اصلی بود. جنگ شروع شده بود. خرمشهر سقوط کرده بود و محاصره‌ی آبادان تقریباً کامل شده بود. وضعیت جبهه‌ها پیچیده و خطرناک بود. شاید کسی انتظار نداشت رئیس‌جمهور با وجود این شرایط، دوباره جنجال‌آفرینی کند، این بار بنی‌صدر در ۲۸ آبان، روز عاشورا، در میدان آزادی در جمع مردمی سخن‌رانی کرد که برای عزاداری آمده بودند، اما در جمعیت جلو جایگاه سخن‌رانی هماهنگی‌هایی احساس می‌شد که به نظر برنامه‌ریزی شده بود. این عده هماهنگ شعار می‌دادند و همه از طرف‌داران رئیس‌جمهور بودند. موضوع تازه بنی‌صدر شکنجه در زندان‌ها بود.

«...در قانون اساسی ما مگر شکنجه حرام نشده است، ممنوع نشده، در کجای دنیا در کدام دین و در کجای اسلام و کشور اسلامی و حکومت اسلامیش شش نوع زندان وجود دارد. چرا این‌ها تعطیل نمی‌شوند؟»

«این همه دستگاه‌های ترسناک و مخوف درست نکنید. چرا هیئتی تشکیل نمی‌شود و به کار این زندان‌های گوناگون نمی‌رسد؟ آیا مردم ما نباید

منزلت قانونی پیدا کنند و حقوق و تکالیفشان در قانون معین باشد؟»

«چه‌طور می‌شود که اشخاص را می‌گیرند، زندان می‌برند و ماه‌ها جزو فراموش‌شدگان می‌شوند؟ بس کنید این کارها را. دستگاه قضایی ما باید بی‌طرف باشد، مستقل باشد و نباید اجازه داد انواع و اقسام پیدا کند و ابزار قدرت سیاسی شود. اگر این‌طور شد، این همان است که حسین به خاطرش قیام کرد و شهید شد.»

«...چه کسی می‌پذیرد که اگر در یک مصاحبه‌ی تلویزیونی حرف‌هایی زده شد، تعقیب و زندان داشته باشد.»

بنی‌صدر از صدا و سیما بسیار شاکی بود. تا آبان ۱۳۵۹ شبکه‌ی دو سیما عملاً در اختیار بنی‌صدر بود. مُبلغی به جای فراحی سرپرست شده بود؛ برنامه‌های شبکه‌ی دو اصلاً شباهتی به شبکه‌ی تلویزیون جمهوری اسلامی نداشت. انگار می‌خواست ذائقه‌ی انقلابی مردم را تغییر دهد. فیلم‌فارسی‌های قبل از انقلاب و برنامه‌های بحث و گفت‌وگویی که هر بار یک ارگان یا شخصیت انقلاب را محکوم می‌کرد. ۱۹ شهریور اطلاعیه‌ای از شبکه‌ی دو پخش شد. در واقع اطلاعیه دعوت به شرکت در یک بحث آزاد بود و از همه‌ی کسانی که می‌توانستند در برگزاری آن مؤثر باشند خواسته بود با شبکه تماس بگیرند. بحث آزاد درباره‌ی «تفتیش عقاید» بود، اما در ظاهر کسی به این دعوت پاسخ نداد. جلسه‌ی بحث با حضور دو نفر برگزار شد؛ قطب‌زاده و محمد مبلغی که خودش سرپرست شبکه‌ی دو بود. برنامه بیش‌تر از هشتاد دقیقه طول کشید. مبلغی تا می‌توانست از نابسامانی‌ها و مشکلات و بی‌قانونی‌های صدا و سیما گفت و قطب‌زاده همین‌ها را درباره‌ی سازمان‌ها و نهادهای دیگر گفت. لحن تند و حملات سخت و شدید به ارکان نظام بازتاب‌های منفی‌ای داشت. دادستانی کل کشور بیانیه‌ای صادر کرد؛ «دامن زدن به اختلافات». صادق قطب‌زاده بازداشت شد. لحن صحبت‌هایشان طوری بود که عزت‌الله سحابی که در واقع از هم‌فکران قطب‌زاده بود، گفت

«بحث آزاد و آزادی قلم و بیان، به نظر من این‌ها چیزهای مقدسی است، ولی مقدس‌تر از همه این‌ها بقای جامعه و انقلاب است.»

بعد از دست‌گیری قطب‌زاده انتقادات زیادی از طرف روزنامه‌ها صورت گرفت و اعتراض بیست و چهار نماینده‌ی مجلس در نامه‌ای باعث آزادی قطب‌زاده شد. اما بنی‌صدر تا مدت‌ها در سخن‌رانی‌هایش دست‌گیری او را بهانه‌ی حرف‌هایش کرد. فردای آن روز، بیست و نهم آبان، در حسینیه‌ی ارشاد با بحث آزادی بیان باز هم درباره‌ی صدا و سیما صحبت کرد. در روزگاری که تقریباً هر حزب و گروهی برای خودش نشریه و روزنامه داشت، حرف‌های او به ظاهر منطقی، اما به نسبت شرایط و جامعه‌ی آن روز اغراق‌آمیز و هدفمند بود. موضع‌گیری‌های او رفته‌رفته به مواضع مجاهدین نزدیک می‌شد، حتا مصداق بسیاری از حرف‌های او را می‌شد در عمل‌کرد مجاهدین دید. حرف‌های او درباره‌ی صدا و سیما با برنامه‌هایی که مدیرانش در شبکه‌ی دو پیاده می کردند تناقض داشت. او قاعدتاً نمی‌توانست ضائقه‌ی انقلابی مردم را عوض کند. دعوای بنی‌صدر بر سر اداره‌ی صدا و سیما هم بحث داغ روز بود. او در حسینیه‌ی ارشاد با تأکید بر حرف‌های دیروزش، واژه‌های چماق و چماق‌داری را وارد لغت‌نامه‌ی سیاسی کشور کرد.

«من راجع به محدود شدن آزادی بیان هشدار می‌دهم. نپندارید که چنان‌چه آزادی بیان را با چوب و چماق مهار کنند و احتمالاً درهم بریزند، کار صحیحی است.»

«...رادیو تلویزیون باید محلی برای برخورد آرا باشد و نباید یک یا چند گروه تلویزیون و رادیو را وسیله‌ی تبلیغ و استفاده قرار داده و آن را وسیله‌ی گروه‌گرایی خود سازند.»

«...مفهوم بحث آزاد این نیست که عده‌ای دور هم بنشینند و به هم اتهام وارد کنند. بحث آزاد نباید میدانی برای رقابت و عرض وجود بوده و شرکت‌کننده به قصد کسب اعتبار در آن وارد شود. نقش رادیو

تلویزیون ما دقیقاً برخلاف بوده و جز تضعیف و داشتن نقش در ضعف وحدت تأثیری دیگری نداشته است.»

«...باید منتظر باشیم تا عیبمان را بگویند و وقتی گفتند به جای برداشتن چوب تکفیر و چماق با منطق و استدلال، عیب گفته‌شده را بپذیریم و راه‌حلش را نیز بیابیم. این خلاف اسلام و نص صریح قرآن است که هر بار کسی حرفی زد، بلافاصله با چماق به سرش بکوبیم و بگوییم که حرف نزند.»

سر و صدایی که بنی‌صدر در مورد شکنجه به‌پا کرد، زود خاموش نشد. بحث داغ روزنامه‌ها و محافل تا مدت‌ها شکنجه و زندان‌های مخوف بود. کار به جایی رسید که امام به دادستان کل کشور دستور تشکیل هیئت رسیدگی به شایعه‌ی شکنجه را صادر کرد. بعد از آن، جریان شکایت عده‌ی زیادی بابت شکنجه شدن به راه افتاد. کار تا جایی پیش رفت که مجاهدین برای اثبات شکنجه در زندان‌های جمهوری اسلامی یکی از اعضایش را سوزاند و بنی‌صدر هم درباره‌ی این اتفاق در ستون «کارنامه‌ی رئیس‌جمهور» در روزنامه‌اش نوشت.

اولین رئیس‌جمهور انقلاب اسلامی در سال‌گرد پیروزی این انقلاب برای مردم، نظریه‌ی انقلاب برینتن را گفت. در ظاهر بنی‌صدر می‌خواست به مردم درباره‌ی تحقق این نظریه هشدار دهد، اما اصل مطلب متهم کردن مردان انقلاب بود. او با استناد به این نظریه عاقبت انقلاب اسلامی ایران را دیکتاتوری دانست.

«... هر انقلابی سه مرحله دارد ... اول آن‌که پس از هر انقلابی عناصر ترقی‌خواه حکومت را به دست می‌گیرند، لیکن پس از چندی متعصب‌ها آن‌ها را کنار زده و قدرت را به دست می‌گیرند و در این زمان است که کشور دچار بحران، هرج و مرج و ترور و وحشت می‌شود ... و بالاخره دوران هیجان و التهاب و فشار تخفیف می‌یابد و دولت جدید زمام قدرت را به تدریج به دست خواهد گرفت. مرحله‌ی بعدی

بر اساس این تئوری دیکتاتوری خواهد بود و ایران محکی برای این ادعای تاریخ‌شناس آمریکایی خواهد بود.»

البته این‌ها، همه‌ی حرف‌های رئیس‌جمهور نبود؛ ناامنی‌های قضایی و اخلاقی و کسری بودجه‌ی هشتاد میلیاردی و چماق‌داری ادامه‌ی بحث او در سال‌گرد پیروزی انقلاب اسلامی بود. شاید بیش‌تر از این نمی‌شد یک ملت تازه انقلاب کرده‌ی در حال جنگ را ناامید کرد.

این بار امام هم پاسخ گفت. سه روز بعد در یک سخن‌رانی دیکتاتوری را برای بنی‌صدر توضیح داد «...دیکتاتوری کم‌کم بروز می‌کند در انسان، از اول خیال می‌کند که خودش یک آدمی است که با دیکتاتوری مخالف است، لیکن بعضی وقت‌ها که اتفاق می‌کند در آرا و اقوال، شروع می‌کند تحمیل کردن رأی خودش را، می‌خواهد تحمیل کند بر دیگری.»

«الان توجه به این معنا داشته باشید که مبادا مبتلای به این خودخواهی عظیم باشید که منشأ دیکتاتوری منشأ همه‌ی مفاسد است. اگر یک چیزی را دیدید که واقعاً خلاف کردید، اعتراف کنید و این اعتراف شما را در نظر ملت‌ها بزرگ می‌کند نه این‌که اعتراف به خطا شما را کوچک می‌کند.»

«...پای‌بند بودن به خطا انسان را خیلی منحط می‌کند. انسان یک حرفی زده است و خطا گفته است. اگر پایبند به این خطا باشد و دنبال این باشد که این خطای خودش را به کرسی بنشاند، این همان دیکتاتوری بسیار فاسد است.»

«...دیکتاتورها این صفت را دارند که می‌خواهند خودشان برسند به یک قدرت بزرگ، ولو این‌که یک ملت تباه بشود، ولو این‌که یک ارتش از بین برود.»

امام در مقابل چماق و چماق‌داری‌ای که بنی‌صدر مطرح کرد، از چماق قلم و زبان صحبت کرد. امام در جمع نماینده‌گان اداره‌ی سیاسی شهربانی‌های سراسر کشور گفت «بعضی از زبان‌ها از چماق بدتر است ... چماق زبان و

چماق قلم بالاترین چماق‌هاست که فسادش صدها برابر چماق‌های دیگر است. آن‌هایی که می‌خواهند صحبت بکنند، بنشینند و با خودشان فکر کنند ببینند که این زبان چماق است و می‌خواهد بر سر یک دسته‌ی دیگر کوبیده شود یا این‌که این زبان، زبان رحمت است و برای وحدت.»

بحثی که بنی‌صدر با موضوع «چماق و چماق‌داری» به راه انداخت، چندان هم به سود خودش پیش نرفت. «پدیده‌ی چماق‌داری» به جای جنگ، موضوع اصلی میتینگ‌ها، مصاحبه‌ها، مطبوعات و اطلاعیه‌های جریان‌های سیاسی شده بود، اما اصطلاح «چماق قلم و زبان» در صحبت‌های امام، تحلیل‌های عمیق‌تری را وارد جریان مطبوعاتی و رسانه‌ای و گفت‌وشنود جامعه کرد. چماق فقط یک متر چوب یا چاقوی قصابی محسوب نمی‌شد. تخریب و متهم کردن و تهدید همیشگی به رسوا کردن آدم‌ها هم نوعی چماق بود؛ چیزی که به وضوح در بحث‌ها، روزنامه‌ها و سخن‌رانی‌های طرف‌دار بنی‌صدر دیده می‌شد.

رئیس‌جمهور حالا به هدف خود نزدیک‌تر شده بود. با مطرح کردن موضوع آزادی، چماق‌داری و استبداد به قدر کافی مظلوم‌نمایی کرده بود. او بارها گفته بود که جنگ نمی‌تواند مجوزی برای تهدید آزادی‌ها و عدم بیان واقعیت‌ها باشد و با همین استدلال، بی‌توجه به شرایط حساس کشور سخن می‌راند. بنی‌صدر روز ۲۲ بهمن به مردم گفت که روز ۱۴ اسفند، سال‌روز مرگ مصدق، باز با آن‌ها سخن خواهد گفت. غائله‌ای که در ۱۴ اسفند به‌پا شد، انفجار باروت‌هایی بود او در این مدت روی هم انباشته‌شان کرده بود.

هنوز سه وزارت‌خانه وزیر نداشت. تنش بین مجلس و دولت همچنان ادامه داشت. رجایی بارها افرادی را برای وزارت‌خانه ها پیش‌نهاد کرد اما بنی‌صدر آن‌ها را قبول نمی‌کرد. با این بهانه که این افراد با او هم‌سو نیستند. بالاخره صبر مجلس لبریز شد. سی و سه نماینده‌ی مجلس طرحی دادند که نخست‌وزیر بتواند سرپرستی وزارت‌خانه‌های

بی وزیر را بر عهده بگیرد. نمایندگان دو فوریت این طرح را تصویب کردند. به نظر می‌رسید که این طرح بتواند بسیاری از مشکلات را به طور موقت کاهش دهد، اما این طور نشد. بنی‌صدر از این اقدام مجلس عصبانی شده بود، دو روز بعد اطلاعیه‌ای صادر کرد و عواقب طرح مجلس را بسیار خطرناک و آن را بی‌اعتنایی به رأی یک ملت دانست، ملتی که رئیس‌جمهور خود را انتخاب کرده است. او مجلس را هم متهم کرد که با جناح‌بندی، جلوِ پای رئیس‌جمهور سنگ‌اندازی می‌کند

«... با بحران‌های موجود و این طور جناح‌بندی‌ها چگونه می‌توان بار مسئولیت را به دوش کشید ...»

در این اطلاعیه باز هم بنی‌صدر از امام مایه گذاشت و طرح مجلس را مخالف نظر امام دانست.

«... مدتی پیش از این، امام درباره‌ی تعیین وزرای سه وزارت‌خانه راه‌حلی ارائه فرمودند و طبق آن عمل شد، درست موقعی که امام اقدام فرمودند، این طرح به مجلس داده شد. به هر روی این‌جانب در این باره به امام نامه نوشتم و منتظر اقدام ایشان هستم.»

اطلاعیه‌ی بنی‌صدر مؤثر بود، چون فردای آن روز، مجلس طرح دو فوریتی را برای یک هفته مسکوت گذاشت. اما یک روز بعد، موسوی اردبیلی، دادستان کل، همه‌ی رهبران سیاسی کشور را به خانه‌اش دعوت کرد تا در مورد مشکل کابینه راه‌حلی پیدا کنند. بنی‌صدر، بهشتی، هاشمی، رجایی، باهنر و مهدوی‌کنی دعوت‌شدگان بودند. هیچ کدام از مسئولین بعد از جلسه حرف خاصی در مورد نتیجه‌ی جلسه نگفتند. به نظر می‌رسید این جلسه هم نتیجه‌ای نداشت. انگار بنی‌صدر داشت زمان را تلف می‌کرد تا زودتر روز تسویه‌حساب برسد. سه روز بیش‌تر تا ۱۴ اسفند نمانده بود. امام همچنان پشت بنی‌صدر بود. ۱۳ اسفند، امام در دیدار با هیئت بررسی جنگ خطاب به احمد سکوتوره گفت «دولت و رئیس‌جمهور ما امروز بر قلب‌ها حکومت می‌کنند.»

در هفتم اسفند یک میتینگ سیاسی در ورزشگاه امجدیه برگزار شد که شباهت‌های جالب توجهی با ۱۴ اسفند داشت. انگار هر دو از یک الگو پیروی می‌کرد؛ البته این یکی بدون زد و خورد و درگیری. وزارت کشور همان روز اعلام کرد که اخلال‌گرها در اجتماع امجدیه را دست‌گیر و مجازات می‌کند. چهار نماینده‌ی مجلس، دکتر سحابی، بازرگان، یزدی و صباغیان از سران نهضت آزادی در امجدیه سخن‌رانی کردند و باز محور صحبت‌های آن‌ها به جای پرداختن به مشکلات مردم، انتقاد از دستگاه حاکم بود. مخالف‌ها در وسط میدان، دو پلاکارد دستشان گرفته بودند رویشان نوشته شده بود «چماق زبان و چماق قلم بالاترین چماق‌هاست. امام خمینی»

دکتر یزدی در بین صحبت‌های خود به رادیو و تلویزیون حمله کرد و هیئت حاکم را انحصارطلب خواند. موافق‌ها شعار می‌دادند «مرگ بر مخالف بنی‌صدر»، «حزب چماق به دستان باید برود گورستان.»

و مخالفان پاسخ می‌دادند «لیبرال، چماق‌دار، پیوندتان مبارک». هواداران یزدی گروه مخالف را متهم کرد که به دستور رادیو آمریکا و رادیو اسرائیل به این میتینگ سیاسی آمده‌اند و بعد از هواداران خود خواست که دور گروه مخالف را خالی کنند تا آن‌ها برای مردم مشخص شوند. ولی این اتفاق نیفتاد.

پس از مدتی، هواداران او دسته‌جمعی به گروهی حمله کرده که در سمت چپ جایگاه بودند و آن‌ها را از محوطه بیرون انداختند. این عده روزنامه‌ای با تصویر دکتر مصدق را به دست داشتند که در حال بوسیدن دست شاه و ثریا بود. در بین صحبت‌ها، مخالفان روزنامه را بالا می‌گرفتند و به دیگران نشان می‌دادند.

بیرون امجدیه هم مخالفین عکسی از صباغیان داشتند که دست هویدا را می‌فشرد.

گروه‌های زیادی از قبیل شاخه‌ی دانشجویی سازمان مجاهدین

خلق، سازمان پیکار، حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران (توفان) و چند گروه دیگر تراکت‌ها و اعلامیه‌هایی را در طول مراسم پخش کردند. در یکی از این اعلامیه‌ها آمده بود «مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی مردم قهرمان ایران، در زمانی صورت می‌گیرند که بیکاری، پاک‌سازی، گرانی، کمبود و ... همراه سرکوب وحشیانه‌ی نداهای حق‌طلبانه، جان مردم را به لبشان رسانیده است.»

در پایان همین اعلامیه آمده بود «مرگ بر انحصارطلبی و چماق‌داری، زنده باد زندگی در استقلال، امنیت و آزادی.»

غائله‌ی ۱۴ اسفند

بعد از ظهر پنج‌شنبه ۱۴ اسفند، نقطه اوج ماجرا با صحبت‌های رئیس‌جمهور اتفاق افتاد «آرام باشید شما مردم آرام باشید؛ شمایی که از چماق‌داران نیستید. از آنان جدا شوید تا من از این مردم بخواهم که به حساب آن‌ها برسند... شما مردم با آرامش این‌ها را بیرون کنید»

در واقع، مردمی که بنی‌صدر با آن‌ها سخن می‌گفت، همان میلیشیا، شاخه‌ی نظامی مجاهدین خلق بودند. آن‌ها معمولاً لباس‌های یک دست می‌پوشیدند، بیش‌تر دبیرستانی و دانشگاهی بودند و نظم و آرایش نظامیشان متمایزشان می‌کرد؛ خبرنگار «کیهان» در گزارش روز شنبه نوشت «اکثر شرکت‌کنندگانی که در جلو و شرق زمین چمن دانشگاه نشسته بودند، دختران و پسران محصل بین سنین چهارده تا هجده سال بودند و نظمی که در شعارها، نشستن، حرکات و تهاجم از خود نشان می‌دادند، نشانگر یک نظم تشکیلاتی بود. به نظر می‌آید این‌ها از اعضای میلیشیای سازمان مجاهدین خلق باشند. حدود چهل نفر با روپوش‌های اغلب به رنگ سورمه‌ای به‌طور منظم بودند.»

اما میلیشیا تنها گروه حاضر نبودند؛ دانشگاه از صبح زود شلوغ بود. یک گروه از حزب‌اللهی‌ها، طرف‌دارهای جبهه‌ی ملی و یک دسته از

گارد ریاست‌جمهوری قبل از ساعت ده وارد دانشگاه شده بودند. شعار دادن‌ها از همان موقع شروع شد. حزب‌اللهی‌ها عکس‌هایی از مصدق در حال بوسیدن دست ثریا را بین بقیه پخش می‌کردند. جبهه‌ی ملی‌ها هم خیلی زود جلوی جایگاه سخن‌رانی را اشغال کردند. شاخه‌های نظامی و غیرنظامی مجاهدین در گروه‌های بیست سی نفره وارد دانشگاه می‌شدند و تا ظهر تقریباً نصف زمین چمن دانشگاه را پر کردند. همه چیز سازمان‌یافته به نظر می‌رسید.

ساعت ۲:۴۰، یعنی یک ساعت قبل از سخن‌رانی بنی‌صدر سرود «ای میهن شهیدان» که از سری سرودهای مجاهدین بود، از بلندگوی زمین چمن دانشگاه پخش شد. بنی‌صدر چند دقیقه پیش وارد دانشگاه شده بود. او صبح به روستای احمدآباد رفته بود و به شیوه‌ی یک سیاست‌مدار با نثار دسته‌گلی بر مزار مصدق ادای احترام کرده بود. سر و صداها وقتی بلند شد که بنی‌صدر پایش را به دانشگاه گذاشت. انگار همه شمشیرشان را از رو بسته بودند. شعارها تندتر از همیشه بود. بنی‌صدر همان اول به کتاب‌خانه رفت. در تراس پشتی کتاب‌خانه دختر جوانی به او خوش‌آمد گفت، دسته‌گلی به گردنش انداخت و با او دست داد. بعد دو طرف دامنش را بالا گرفت و به سبک فرانسوی‌ها تعظیم کرد. جمعیت کف زدند و هورا کشیدند. حزب‌اللهی‌ها شعار دادند «کف نزنید، شب هفت شهداست»

بنی‌صدر در ۲۲ بهمن وعده‌ی این سخن‌رانی را داده بود، اما این بار قضیه فرق می‌کرد؛ شرایط حتا برای مخالفین هم آماده بود. انگار رئیس‌جمهور اراده کرده بود برنامه‌ای به راه بیندازد که در آن دقیقاً این اتفاق بیفتد؛ موافقانش به مخالفانش درس درست و حسابی بدهند. اولین اقدام، انتخاب جایی برای سخن‌رانی بود. جلسات فشرده‌ای با حضور نمایندگان تمام گروه‌ها در دفتر بنی‌صدر تشکیل شد. احمدآباد، مزار مصدق، اولین پیش‌نهاد بود، اما حاضرین جلسه با احمدآباد مخالفت

کردند. احمدآباد دور بود. بنزین هم زیاد در دسترس مردم نبود و برای مردم سخت بود که خودشان را به احمدآباد برسانند. به علاوه، ممکن بود به خاطر جمعیت، کشت کشاورزان صدمه ببیند. ورزشگاه امجدیه هم مطرح شد، اما مجاهدین خلق خاطره‌ی بدی از امجدیه داشتند. یک سال قبل در آن‌جا با نیروهای انقلابی درگیر شده بودند. علاوه بر این، امجدیه نزدیک لانه‌ی جاسوسی، محل استقرار پاسداران بود. امجدیه هم رد شد. میدان آزادی پیش‌نهاد بعدی بود، اما تیم حفاظت گفت که نمی‌تواند در میدان آزادی از رئیس‌جمهور محافظت کند. در سخن‌رانی ۲۲ بهمن، به سینه‌ی بنی‌صدر انار پرتاب شده بود و صد و هفتاد نفر افراد گاردی که دور بنی‌صدر حلقه زده بودند، نتوانسته بودند کاری بکنند. سرانجام به پیش‌نهاد دفتر بنی‌صدر، دانشگاه تهران انتخاب شد. تقریباً همه‌ی گروه‌ها موافق بودند. دانشگاه بهترین مکان بود؛ مرکز شهر بود و همه‌ی مخالفین به‌راحتی شرکت می‌کردند. در ظاهر برای بنی‌صدر حضور مخالفین هم به اندازه‌ی موافقین مهم بود.

روزنامه‌ی «انقلاب اسلامی» روز ۱۳ اسفند، در اعلامیه‌ای چندخطی، به شرکت چند گروه در مراسم بزرگداشت مصدق اشاره کرد؛ جاما، نهضت آزادی، حزب ملت ایران، سازمان مجاهدین خلق ایران، انجمن تعاون هنر مردمی ایران و جمعیت ملی استادان دانشگاه‌های تهران. اما تنوع گروه‌ها خیلی بیش‌تر از این‌ها بود. مراسم با تلاوت آیاتی از قرآن شروع شد. بعد قسمتی از سخنرانی آیت‌الله طالقانی در ۱۴ اسفند ۵۷ بر سر مزار مصدق از بلندگوها پخش شد و بعد هم جملات و عباراتی از دکتر مصدق با موضوع استقلال، آزادی و نفی وابستگی. سخن‌رانی بنی‌صدر آغاز شد. او همان اول، سناریوِ آن روزش را برای مردم گفت:

«خواهران و برادران من! لطفاً آرام باشید. آرام باشید. یک کمی صبر کنید. آرام باشید. امروز بعد از ظهر به من اطلاع دادند که عده‌ای

برای اخلال به این جا آمده‌اند. یک ربع پیش از این، من به افسر پلیس گفتم آن‌هایی که برای اخلال آمده‌اند را از این جا بیرون ببرید. آرام باشید. امروز به وزیر کشور نیز در این باره آگاهی داده شده است. این است که اگر این عده دست از اخلال برندارند و مسئولین به وظیفه‌ی خودشان عمل نکنند، من از شما مردم خواهم خواست، من از شما تمام مردم خواهم خواست که یک بار دیگر برای همیشه اجتماعات خودتان را از وجود چماق‌به‌دستان که می‌خواهند جمهوری را به لجن وجود خودشان بیالایند، پاک کنید.»

در واقع، هر بار که بنی‌صدر مردم را به آرامش دعوت می‌کرد، جمعیت ملتهب‌تر از قبل می‌شد. اصولاً صحبت‌های او از هر جا که شروع می‌شد، به موضوع آزادی و چماق کشیده می‌شد. او اول درباره‌ی مصدق گفت «... با این بیان مصدق میان استقلال و آزادی، میان ایرانیت و اسلامیت رابطه‌ای می‌بیند و این دو را مستقل از یکدیگر نمی‌خواهد. ربط این دو در چیست؟ استقلال، آزادی مجموع یک ملت است... اگر در جامعه‌ای صاحبان عقیده از اظهار نظر کردن عاجز بودند و اگر در جامعه‌ای به جای عقل و منطق، چوب و چماق حکومت کرد، چگونه می‌توان این جامعه را مستقل شمرد؟»

«... این است که در جامعه‌ی مستقل نشانه‌ی استقلال جزو آزادی‌های عمومی است؛ آزادی‌هایی که بدون آن رشد اندیشه‌ی فرزندان یک ملت ممکن نمی‌گردد. به عکس، هر اندازه‌ای در جامعه‌ای آزادی‌های اساسی بیش‌تر باشد... آرام باشید. خبری نیست (شعارهای جمعیت نامفهوم است.) آقایان مأمورین شهربانی این مزاحمین را فوراً از این جا بیرون ببرید. در صورتی که (فقط صدای سوت و کف شنیده می‌شود) شما عاجزید، مردم خودشان می‌روند...» و باز شعارهای نامفهوم و هیاهو و صدای سوت. «بنی‌صدر بنی‌صدر اذن جهادم بده»، «ما پیرو قرآنیم، ما حزب نمی‌خواهیم» و باز سوت و کف. در متن پیاده‌شده‌ی

سخن‌رانی رئیس‌جمهور، همان قدر صدای جمعیت مهم بود که صدای رئیس‌جمهور. جمعیت طرف‌دار با بنی‌صدر هماهنگ بود یا به عبارتی، بنی‌صدر با آن‌ها هماهنگ عمل می‌کرد. همین که سر و صدایشان بلند می‌شد، چیزی می‌گفت که آشوب بیش‌تر می‌شد و به اتفاقی که قرار بود بیفتد، نزدیک‌تر می‌شدند. مأمورین شهربانی به دستور رئیس‌جمهور «مزاحم‌ها» را دست‌گیر می‌کردند. مزاحم‌ها در واقع حزب‌اللهی‌های مخالف بنی‌صدر بودند حتا نه فقط آن‌هایی که شعار می‌دادند؛ روز ۱۴ اسفند فقط کافی بود کسی سر و شکل مذهبی می‌داشت، بنی‌صدر بین صحبت‌هایش کارت شناسایی دست‌گیر شده‌ها را به همه نشان می‌داد و می‌گفت عضو کدام حزب و گروه‌اند «... بله، یکی را گرفتند جزو همین چماق‌داران است؛ بنیاد انقلاب اسلامی اردبیل.» او تا وقتی پشت تریبون بود، به این کار ادامه داد. هر چند وقت یک بار، کارت یکی از دست‌گیرشده‌ها را به جمعیت نشان می‌داد و می‌گفت عضو کجا است.

همه‌ی کارت‌ها برای نهادهای انقلابی بود؛ سپاه، بنیاد و کمیته. جمعیت هربار شعار می‌داد «چماق‌دار بیچاره، کارت کمیته داره.»

سخن‌رانی رئیس‌جمهور ادامه داشت. مراسم تبدیل شده بود به یک میتینگ بزرگ سیاسی بین دو گروه موافقان و مخالفان بنی‌صدر که در حقیقت، بنی‌صدر سرکرده‌ی گروه موافقان بود.

تنش هر لحظه بیش‌تر می‌شد. بین سخن‌رانی چند بار بلندگوهای اطراف زمین چمن دانشگاه قطع شد. کار پاسدارها بود. در تحقیقات بعد از ۱۴ اسفند، خودشان این کار را به عهده گرفتند. بنی‌صدر از پشت تریبون جمعیت را هدایت می‌کرد «... آقا باز بلندگو چه طور شد؟ بلندگو را درست کنید. می‌گویند بلندگو را از بالای درخت قطع کردند. لطفاً شما که بلندگو را وصل کردید، حفظ آن را برعهده بگیرید.» (بنی‌صدر، بنی‌صدر بلندگو را قطع کردند.) (صدای کف و سوت جمعیت «کیش کیش چماق‌دار».)

صحبت‌های بنی‌صدر مدام با شعارهای موافق و مخالف قطع می‌شد،

روزنامه‌ی کیهان در «حاشیه‌ی سخن‌رانی رئیس‌جمهور» در روز شنبه، لیستی از این شعارها را آورده است «چوب، چماق، شکنجه دیگر اثر ندارد/ حزب چماق به دستان در پیشگاه ملت، افشا باید گردد/ زندانی سیاسی، آزاد باید گردد/ مراسم را حزب به هم می‌زند/ اخلال تو میتینگ‌ها کار حزبه حزبه/ بنی‌صدر بلندگو را قطع کردند/ چماق‌دار، چماق‌دار مرگت فرا رسیده/ نصر من الله و فتح قریب، مرگ بر این حزبک مردم فریب/ مرگ بر بهشتی / بنی‌صدر افشا کن بهشتی را رسوا کن.»

کیهان در همین حاشیه، شعارهای مخالفان رئیس‌جمهور را هم نوشته‌است «مرگ بر لیبرال/ تا مرگ شاه دوم نهضت ادامه دارد/ رئیس‌جمهور پینوشه ایران شیلی نمی‌شه/ جمهوری اسلامی راه مصدق نمی‌ره/ این‌ها بودن می‌گفتن بختیار سنگرت را نگهدار/ اول سپه‌سالاری بعداً تاج‌گذاری»

صحبت‌های بنی‌صدر جمعیت را تحریک می‌کرد، شعارهای آن‌ها به بنی‌صدر هم قوت قلب می‌بخشید. یکی از شعارها که بارها بین سخن‌رانی تکرار شد، این بود «بنی‌صدر، بنی‌صدر حکم جهادم بده.» البته خبرنگار «کیهان» در گزارشش شعار را «بنی‌صدر، بنی‌صدر، حکم تهاجم بده» عنوان کرده بود. بالاخره بنی‌صدر حکم را صادر کرد. حکم او، جهاد یا تهاجم، صورت ملایمی داشت «آرام باشید. شما مردم آرام باشید؛ شمایی که از چماق‌داران نیستید. از آنان جدا شوید تا من از این مردم بخواهم به حساب آن‌ها برسند.»

بنی‌صدر چند بار این جمله را تکرار کرد و بعد گفت «شما مردم، با آرامش این‌ها را بیرون کنید.» همین درخواست ساده کافی بود تا التهاب جمعیت را به حد انفجار برساند. میلیشیا انگار منتظر بود. شاخه‌ی نظامی مجاهدین خلق کاملاً مجهز آمده بودند؛ با انواع اسلحه‌های سرد. اسلحه‌ی خوب نبود، چون بهانه دست دیگران می‌داد. به محض این‌که دستور صادر شد، میلیشیا به سمت حزب‌اللهی‌ها حمله کردند. هدف

آن‌ها فقط حزب‌اللهی‌ها نبودند؛ هرکسی که ریش داشت یا اورکت سبز تنش بود چماق‌دار محسوب می‌شد، او را می‌گرفتند و تا جایی که می‌خورد می‌زدند. حزب‌اللهی‌ها به سمت در شرقی دانشگاه فرار کردند، اما جمعیت آن‌ها را گیر انداختند. اول، بالای دیوارهای در شرقی هر کسی را که می‌گرفتند، کتک مفصلی می‌زدند، بعد هم از دیوار پایین می‌انداختند و آن‌ها را دست دوستان خودشان می‌سپردند که پایین دیوار بودند. آن جا هم مشت و لگد بود که به سر و صورتشان می‌کوبیدند. در پایان هم آن‌ها را تحویل پلیس و شهربانی می‌دادند. چند دختر چادری هم در این درگیری کتک خوردند. پلیس هر کسی را که دست‌گیر می‌شد، بازرسی بدنی می‌کرد و کارت‌های شناساییشان را از جیبشان درمی‌آورد، بعد هم دست بنی‌صدر می‌داد تا معرفیشان کند.

تا ساعت ۱۶:۳۰ که سخن‌رانی بنی‌صدر تمام شد، زد و خورد ادامه داشت. دست‌گیرشده‌ها زیاد بودند. همه جور افراد هم در میان آن‌ها بود؛ سرباز، درجه‌دار، وکیل مجلس، فرماندار، حتا پسر موسوی اردبیلی، دادستان کل کشور. دست‌گیرشده‌ها نزدیک صد و چهل نفر بودند چون تعداد آن‌ها زیاد بود، قبل از پایان سخن‌رانی، دو اتوبوس آمدند و آن‌ها را بردند. چهل و هشت نفر هم به گردان امدادی پلیس منتقل شدند، اما بقیه‌ی دست‌گیرشده‌ها از رفتن خودداری کردند. پاسدارها دانشگاه را محاصره کرده بودند. به آن‌ها گزارش داده بودند که تعدادی از پاسدارها را هم دست‌گیر کرده‌اند، آن‌ها هم آمده بودند تا دوستانشان را آزاد کنند. دست‌گیرشده‌ها در دانشگاه تحصن کردند. مردمی که برای دعای کمیل به دانشگاه آمده بودند هم به جمع آن‌ها پیوستند. پلیس دیگر نمی‌توانست کاری کند. تا ساعت دوازده شب مراقب آن‌ها بود، بعد هم دانشگاه را ترک کرد.

روز شنبه ۱۶ اسفند، تیتر اول روزنامه‌های مخالف و موافق بنی‌صدر حادثه‌ی روز پنج‌شنبه بود. روزنامه‌ی «انقلاب اسلامی» در یک صفحه‌ی

کامل، تصاویر کارت‌های افراد دست‌گیر شده‌ی حادثه‌ی پنج‌شنبه را که بنی‌صدر در مراسم از جیب آن‌ها درآورده بود و به مردم نشان داده بود، چاپ کرد. همه افراد دست‌گیرشده از نهادهای انقلابی بودند، اما روزنامه‌های «کیهان» و «جمهوری اسلامی»، حوادث دانشگاه را کار میلیشیا عنوان کردند. همان‌هایی که همیشه در روزنامه‌هایشان شعار «مرگ بر چماق‌دار» می‌دادند و حال، خود چماق‌دار رئیس‌جمهور شده بودند.

سه روز پس از حادثه‌ی دانشگاه، امام در پاسخ به پیام آیت‌الله گلپایگانی در مورد حادثه‌ی دانشگاه و نگرانی وی از این دست درگیری‌ها، دستور داد عاملان حوادث دانشگاه شناسایی و محاکمه شوند. امام اطمینان داد که با این گونه مخالفت‌های با اسلام برخورد شدید می‌شود. به دنبال پیام امام، دادستانی مأمور پی‌گیری مسئله شد. ده نفر از قضات برای این کار تعیین شدند. از ۱۶ اسفند خیل شاهدان حادثه بود که به دادگاه‌ها مراجعه می‌کردند. دادگاه‌ها سریع به شکایات رسیدگی می‌کردند. بنی‌صدر در اطلاعیه‌ای از مردم خواست که در کمال آرامش و هوشیاری به دادگاه‌ها مراجعه کنند و اجازه دهند که عدالت اجرا شود. در میان مراجعه‌کنندگان از همه‌ی طیف‌ها بودند. فشار به دادگستری زیاد بود. مسئولان و گروه‌های سیاسی کشور هم نسبت به حادثه‌ی دانشگاه واکنش نشان دادند. نخست‌وزیر رجایی چهار روز بعد از حادثه در پیامی گفت «چرا باید هر چند وقت یک بار برنامه‌ای پیش بیاوریم و جامعه را به هم بریزیم؟ ...اخیراً ضدانقلاب پایگاه جدیدی پیدا کرده است تحت عنوان حمایت از رئیس‌جمهور و هرجا که رئیس‌جمهور یک سخن‌رانی برپا می‌کند، علاوه بر کسانی که به رئیس‌جمهور معتقدند، عده‌ی بسیاری هم از ضدانقلابیون شرکت می‌کنند، به‌خصوص در این مراسم اخیر رسماً شرکت کردند. ما کم‌کم شاهد این هستیم که ضدانقلاب پایش را از گلیم خود فراتر گذاشته است. ما شاهدیم که کم‌کم روزنامه‌ای عکس انسانی را که در آن جا حاضر بوده و یک کارت در جیبش بوده

است، ولو شعار هم می‌داده است، چاپ کرده، به عنوان این‌که پاسداران و کمیته‌ها این حرکت را انجام داده‌اند. پاسداران و کمیته‌ها با یک عکس تضعیف نمی‌شوند. مردم شاهد بودند که پاسدار و کمیته چگونه از این انقلاب دفاع کرده.»

«قطعاً بدانید کسانی که برادران پاسدار ما را چماق‌دار معرفی می‌کنند، محکوم اند.

برادری که فرمان دادی به مردم تا به حساب کسانی که علیه شما شعار دادند برسند، این مردم حق داشتند شعار بدهند اگر شما آن‌ها را آزاد می‌گذاشتی آنها شعار می‌دادند و می‌رفتند.

سه وزارت‌خانه است که در آن‌ها وزیر نیست. بنده بنا بر نظر جناب‌عالی هیچ گونه حق دخالت در آن وزارت‌خانه‌ها را ندارم. ضدانقلاب نمی‌خواهد بگذارد تا ما مقاومت کنیم. ضدانقلاب نمی‌خواهد ما پیروز شویم.»

دکتر بهشتی هم در یک کنفرانس مطبوعاتی نظرات خود را بیان کرد «من هر گونه مزاحمت در سخن‌رانی‌ها و اجتماعات را از جانب هر فرد و هر گروهی باشد، محکوم می‌کنم. اشخاصی که در زمین چمن بودند، در برابر ایشان نه یک بار، بل‌که چندین بار نسبت به من شعارهای زننده می‌دادند، ولی در آن موقع نشنیدم که رئیس‌جمهوری این کار آن‌ها را تقبیح و محکوم کند.

از نظر قضایی چند مورد است که مورد سؤال واقع شده:

دستور گرفتن و دست‌گیری اشخاص به وسیله‌ی مردم نه به وسیله‌ی مأموران انتظامی.

نشان دادن آن کارت‌هایی که دارای عکس و مهر بوده و انتساب افراد به سازمان‌ها و ارگان‌ها را نشان می‌داده.

این کارت‌ها در اختیار روزنامه‌ی «انقلاب اسلامی» قرار گرفته و در آن جا چاپ شده که با چه مجوزی این کارت‌ها در اختیار روزنامه‌ی «انقلاب اسلامی» قرار گرفته ... .»

جامعه‌ی روحانیت مبارز، طلاب و روحانیون قم هم پیامی دادند. روزنامه‌ها هرکدام چیزی می‌نوشتند. جوّ جامعه متشنج بود. در این میان، صدا و سیما از بنی‌صدر دعوت به مناظره کرد تا همه چیز روشن شود. بنی‌صدر با بیان شروط خود از مسئولان قوای سه‌گانه دعوت کرد که در یک مناظره‌ی تلویزیونی با او شرکت کنند تا در یک بحث رو در رو، جریان ۱۴ اسفند رسیدگی و ریشه‌یابی شود. رجایی مناظره را نپذیرفت و گفت که حاضر است هرگونه انتقاد یا پیش‌نهاد رئیس‌جمهور را در جلسه‌ی هیئت دولت یا هر جایی که رئیس‌جمهور تعیین کند، بشنود. روابط عمومی دادگستری هم شرکت دکتر بهشتی در مناظره را منوط به بازپرسی از آقای رئیس‌جمهور در مورد حادثه و روشن شدن نتایج رسیدگی‌های قضایی دانست. حجم شکایت‌ها از رئیس‌جمهور فراوان بود. بیش‌تر مصدومین حادثه معتقد بودند که بنی‌صدر بدون مجوز قانونی دستور دست‌گیری آن‌ها را داده است و همین دستور منجر به ضرب و جرح شده است.

رسیدگی به شکایات همچنان ادامه داشت، اما روزنامه‌های طرف‌دار بنی‌صدر بی‌کار ننشسته بودند و مدام نهادهای انقلابی را مورد حمله قرار می‌دادند. موسوی اردبیلی، دادستان کل کشور، هر چند روز یک بار با تلویزیون مصاحبه می‌کرد یا در اعلامیه‌ای از پی‌گیری حادثه‌ی دانشگاه گزارش می‌داد. بنی‌صدر هم بلافاصله بعد از این صحبت‌ها پاسخ می‌داد. اختلافات بالا گرفته بود. باز هم این امام بود که برای حل مسئله چاره‌ای اندیشید. صبح ۲۵ اسفند، امام آقایان دکتر بهشتی، هاشمی، موسوی اردبیلی، خامنه‌ای، بنی‌صدر، رجایی و بازرگان را به جماران خواند. جلسه در محضر امام ساعت‌ها طول کشید. در پایان جلسه از طرف امام، بیانیه‌ی مهمی منتشر شد. امام در این بیانیه قانون اساسی را معیار در اعمال نهادها بیان کرد و باز هم از مسئولین قانونی کشور حمایت کرد و دستور داد که با تضعیف یا توهین به هرکدام از

مقامات برخورد شود. امام بار دیگر بر فرمانده کل قوا بودنِ بنی‌صدر تأکید کرد، اما از رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر، رئیس دیوان عالی کشور و رئیس مجلس خواست که به علت سوءاستفاده‌ی منحرفین، تا پایان جنگ تحمیلی سخن‌رانی نکنند و تنها مصاحبه‌های سالم و سازنده کنند. به علاوه، امام دستور داد هیئتی تشکیل داده شود که از یک نماینده از طرف رئیس‌جمهور، یک نماینده از طرف دیگر مسئولان و یک نماینده از سوی خود امام تشکیل شده بود. این هیئت باید به شکایات نسبت به مسائل جنگ و سایر مسائل مورد اختلاف مقامات مسئول رسیدگی کند. بند آخر بیانیه‌ی امام هم مثل همیشه دعوت به آرامش بود. بنی‌صدر دو روز بعد نامه‌ای خطاب به امام نوشت و اعلام کرد که ظرف دو روز آینده نماینده‌ی خود را برای هیئت سه‌نفره معرفی می‌کند، اما در پیام بنی‌صدر در شروع سال نو نشانی از حل اختلافات نبود. بنی‌صدر حل مشکلات را محتاج وحدت و ایجاد وحدت را محتاج آگاهی و مبارزه با سانسور دانست؛ چیزی که شاهبیت حرف‌های بنی‌صدر بود.

از طرف بنی‌صدر حجت‌الاسلام اشراقی، داماد امام، از طرف امام آیت‌الله مهدوی کنی و از طرف آقایان دکتر بهشتی، خامنه‌ای، هاشمی و رجایی هم حجت‌الاسلام یزدی برای هیئت سه‌نفره معرفی شدند. هیئت سه‌نفره کار خود را از ۲۴ فروردین سال ۱۳۶۰ شروع کرد. بعد از هر جلسه هم گزارش خود را خدمت امام ارائه می‌کرد.

اما شروع کار هیئت هم اثری بر جلوگیری از تحریکات بنی‌صدر نداشت. با این‌که امام دستور داده بود مقامات کشور مسائل اختلاف‌برانگیز را در مصاحبه‌هایشان عنوان نکنند، اما بنی‌صدر در یک مصاحبه‌ی رادیو تلویزیونی و مطبوعاتی، باز هم از محرومیت مردم از بحث آزاد در جامعه صحبت کرد. هیئت سه‌نفره در پایان جلسه‌ی ۶ اردیبهشت طی نامه‌ای از بنی‌صدر در مورد صحبت‌هایش در مصاحبه و همچنین عدم امضای طرح مجلس در مورد وزارت‌خانه‌های بی‌سرپرست توضیح

خواست. بنی‌صدر هم نامه‌ای نوشت و از حق قانونی خود در عدم امضای طرح مجلس دفاع کرد. در مورد مصاحبه هم بنی‌صدر گفت که خبرگزاری همه‌ی مصاحبه‌اش را یک‌جا منتشر نکرده و مصاحبه‌ی منتشر شده «لا اله بدون الا الله» است.

جو کشور تقریباً آرام شده بود، اما روز دوشنبه ۷ اردیبهشت هواداران سازمان مجاهدین خلق به بهانه‌ی قتل چهار نفر از اعضایشان در قائم‌شهر، بدون مجوز از وزارت کشور در میدان فلسطین اجتماع کردند و به طرف پیچ شمیران، منزل آیت‌الله طالقانی حرکت کردند. عده‌ای از مخالفان هم که در اجتماع بودند، علیه مجاهدین شعار دادند. از چهارراه حافظ به بعد درگیری شروع شد و کار به پرتاب سنگ و آجر کشید. با ورود پاسداران کمیته و شهربانی به درگیری، زد و خورد بالا گرفت. مجاهدین لاستیک‌ها را در وسط خیابان آتش می‌زدند. شلیک تیرهای هوایی هم شروع شد. در این میان دو نفر هم کشته شدند که هویتشان مشخص نشد. فردای آن روز خبرگزاری‌های خارجی این درگیری را پوشش وسیعی دادند. روزنامه‌ی «انقلاب اسلامی» و بنی‌صدر هم در حمایت از مجاهدین و راه‌پیمایی آن‌ها سنگ تمام گذاشت. مجاهدین در پوست خود نمی‌گنجیدند. امام خمینی چند روز پس از این آشوب در ۱۱ اردیبهشت، روز کارگر، مجاهدین را خطاب قرار داد و از آن‌ها خواست که اسلحه‌ها را زمین بگذارند، دست از شیطنت‌ها بردارند و به آغوش ملت برگردند.

اختلافات مسئولین بالا گرفته بود. سیل اعلام جرم‌های مختلف بود که به سوی دادگستری و مجلس سرازیر می‌شد. پرونده‌ی بنی‌صدر در دادگستری روز به روز سنگین‌تر می‌شد. زمزمه‌ی تحقیق از او به‌عنوان متهم به گوش می‌رسید و دادگستری خودش را آماده می‌کرد تا به اتهامات بنی‌صدر رسیدگی کند. بنی‌صدر هم بی‌کار ننشست. نامه‌ای به مجلس نوشت و رجایی و بهزاد نبوی، وزیر مشاور را به اختلاس و

حیف و میل اموال عمومی متهم کرد. علاوه بر این، او در مصاحبه‌ای کسر بودجه‌ی واقعی را بیش‌تر از سال‌های قبل دانست و نتیجه گرفت که تورم و وابستگی مانند خوره به جان مردم و حیات کشور افتاده است و همه این‌ها را گردن رجایی و کابینه‌اش انداخت. رجایی و نبوی به هیئت سه نفره نامه‌ای نوشتند و خواستند که به شکایات آنها رسیدگی شود. هیئت سه‌نفره جلسه‌ای گذاشت و روزنامه‌ی «انقلاب اسلامی» را محکوم کرد که از امر امام تخلف کرده است. متن بودجه‌ی پیش‌نهادی دولت برای سال ۱۳۶۰ که منتشر شد، بنی‌صدر در روزنامه‌ی «انقلاب اسلامی» تحلیلی از این بودجه ارائه کرد و باز هم دولت را متهم کرد که اصول پایه‌ای انقلاب را فراموش کرده‌اند و با این بودجه‌شان، محرومیت جامعه را دامن می‌زنند. بحث در مورد بودجه در بین مسئولین به نهایت رسیده بود. دفتر بنی‌صدر هم که انگار منتظر فرصت بود، از این فرصت استفاده کرد و مسئولین مرتبط با اقتصاد را به بحث آزاد در مورد بودجه دعوت کرد. اختلاف سران کشور به اوج خودش رسیده بود، اما این تنها مشکل نبود. جنگ و آشوب‌های خیابانی کشور را فرا گرفته بود. روزنامه‌ها پر بودند از زد و خوردهای گروهک‌ها، کشف توطئه‌ها و خانه‌های تیمی مجاهدین. در این وضعیت بحرانی، مجاهدین از فرصت استفاده کردند و به امام نامه‌ای نوشتند؛ نامه‌ای که از امام درخواست دیدار کرده بودند. امام چند روز بعد سخن‌رانی کرد و جواب مجاهدین را داد «مادامی که شما تفنگ‌ها را در مقابل ملت کشیده‌اید یعنی در مقابل اسلام با اسلحه قیام کرده‌اید نمی‌توانیم صحبت کنیم و نمی‌توانیم مجلسی با هم داشته باشیم. شما اسلحه‌ها را زمین بگذارید و به دامن اسلام برگردید. اسلام شما را می‌پذیرد و اسلام هوادار همه‌ی شماست. فقط گفتن به این‌که ما حاضریم، در آن نوشته‌ای که نوشته‌اید، در عین حالی که اظهار مظلومیت‌ها زیاد کرده‌اید، لیکن باز هم ناشی‌گری کردید و ما را تهدید به قیام مسلحانه کردید. ما چه‌طور با کسانی که قیام

مسلحانه بر ضد اسلام می‌خواهند بکنند، می‌توانیم تفاهم کنیم؟ شما این مطلب و این رویه را ترک کنید و اسلحه‌ها را تسلیم کنید.»

مجاهدین هم در واکنش به صحبت‌های امام، نامه‌ای مفصل به بنی‌صدر نوشتند. نامه‌ی مجاهدین به بنی‌صدر با تبانی قبلی بود، چون آن‌ها اعلام کردند که دستور امام جهت تحویل اسلحه را انجام می‌دهند مشروط بر این‌که بنی‌صدر به‌عنوان عالی‌ترین مقام رسمی کشور ضمانت دهد که قانون اجرا شود. بنی‌صدر هم دست‌گیری یکی از افراد دفترش به اتهام دزدی را بهانه کرد و گفت با این وضعیت نمی‌تواند اجرای قانون را تضمین کند. در حقیقت، بنی‌صدر با این صحبت‌ها، چراغ سبز قیام مسلحانه را به مجاهدین نشان داد. ارتباط و هماهنگی بنی‌صدر و مجاهدین کاملاً علنی شده بود. نامه‌هایی که رجوی به بنی‌صدر نوشته بود و بعدها کشف شد، نشان می‌دهد که همه چیز بین این دو نفر با هماهنگی کامل پیش می‌رفت. اوج این هماهنگی جایی بود که «روزنامه‌ی انقلاب اسلامی» و روزنامه‌ی «مجاهد»، هم‌صدا با هم پیش‌نهاد رفراندم و مراجعه به آرای عمومی را دادند؛ پیش‌نهادی که «روزنامه‌ی انقلاب اسلامی» آن را ۳۰ اردیبهشت ۱۳۶۰ در صفحه‌ی اول خودش با تیتر درشت نوشت و روزنامه‌ی «مجاهد» با مقاله‌هایش آن را تئوریزه کرد. بنی‌صدر گمان می‌کرد که مردم با او هستند و باز هم مثل قبل به او رأی می‌دهند. مجاهدین هم برای او نیروهای قابل اتکایی بودند که با پشتیبانی آن‌ها می‌توانست حکومت را قبضه کند، اما امام دیگر کوتاه نیامد. در جمع نمایندگان مجلس که به مناسبت دومین سال شروع کار مجلس پیش امام رفته بودند، لحن امام این بار تند بود «آقای رئیس‌جمهور حدودش در قانون اساسی چه هست؟ یک قدم آن ور بگذارد، من با او مخالفت می‌کنم. اگر همه‌ی مردم هم موافق باشند، من مخالفت می‌کنم. آقای نخست‌وزیر حدودش چه‌قدر است؟ از آن حدود نباید خارج شود. یک قدم کنار برود، با او هم مخالفت می‌کنم...

نمی‌شود از شما پذیرفت که ما قانون را قبول نداریم. غلط می‌کنی قانون را قبول نداری. قانون تو را قبول ندارد...»

اما بنی‌صدر و مجاهدین گوششان بدهکار نبود؛ شمشیر را از رو بسته بودند. مجاهدین در مقاله‌ی ۸ خرداد در روزنامه‌شان باصراحت از به بن‌بست رسیدن جامعه نوشتند و تنها راه فرار از بن‌بست را رفراندم دانستند. آن‌ها در این مقاله امام را با شاه مقایسه کردند.

بنی‌صدر موقعیت خودش را در خطر می‌دید. امام موضع‌گیری قاطعی کرده بود و بنی‌صدر احتمال می‌داد که از فرمان‌دهی کل قوا عزل شود. سه روز بعد از سخن‌رانی امام، بنی‌صدر در مصاحبه‌ای سعی کرد مسئله‌ی جنگ را مسئله‌ی اصلی را قلمداد کند. او برکناری خودش را یک خطر جدی دانست و حتا ترس خودش را از ایستادن جلوِ امام اعلام کرد.

اما بنی‌صدر برخلاف گفته‌هایش، عزمش را جزم کرده بود که در مقابل امام و کشور بایستد. با این‌که امام در بیانیه‌ی ده ماده‌ای تأکید کرده بود که مسئولین سخن‌رانی تحریک‌آمیز نکنند، بنی‌صدر در جمع پرسنل پایگاه هوایی شیراز سخن‌رانی کرد و با این‌که خودش چند روز پیش، اقرار کرده بود که جنگ، اولین مسئله‌ی کشور است، ولی مردم را به بهانه‌ی این‌که ایران قبرستان نیست، به آشوب و طغیان تحریک کرد. در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی هم بنی‌صدر حرف امام را بهانه قرار داد تا از خودش دفاع کند. امام گفته بود که میزان رأی ملت است و بنی‌صدر اصرار داشت که این میزان اظهار شود. هیئت سه‌نفره چند روز بعد از سخن‌رانی‌ها و مصاحبه‌های بنی‌صدر و جوّی که به راه انداخته بود، جلسه‌ای تشکیل داد و کارهای بنی‌صدر را برخلاف بیانیه‌ی ده ماده‌ای امام و قانون اساسی دانست. بنی‌صدر هم به آقای اشراقی، نماینده‌ی خودش در هیئت سه‌نفره، نامه نوشت و اتهاماتش را رد کرد. در عوض، انگشت اتهام را به طرف همه‌ی مسئولین کشور گرفت. رئیس‌مجلس،

نخست‌وزیر و دکتر بهشتی را متهم کرد که هرکدامشان به نوعی خلاف بیانیه‌ی امام و قانون اساسی عمل کرده‌اند و هیئت سه‌نفره باید به این تخلفات هم رسیدگی کند. این اتهامات به شکلی بود که همه‌ی مسئولین به حرف آمدند. امام گفته بود که حرف‌های اختلاف‌برانگیز نزنید، ولی حرف‌های بنی‌صدر را نمی‌شد پاسخ نداد. بنی‌صدر فضا را به سمتی برده بود که همه‌ی نظام علیه او بسیج شده بود. کم‌کم چهره‌ی اطرافیان بنی‌صدر افشا می‌شد. ۱۲ خرداد، مسعودی، مشاور حقوقی دفتر بنی‌صدر، به اتهام ارتباط و همکاری با ضدانقلاب دست‌گیر شد. چند نفر از افراد دفتر بنی‌صدر هم قبلاً دست‌گیر شده بودند. مردم هم در همه‌ی اجتماعات خطاب به امام شعار می‌دادند «بت‌شکن، بت‌شکن، بت جدید را بشکن.» بنی‌صدر آخرین تلاش را می‌کرد. باز هم در پاسخ به هیئت سه‌نفره نامه‌ای نوشت. خطاب او به نماینده‌ی خودش، آقای اشراقی بود. حرف‌های بنی‌صدر تکراری بود؛ اتهام نقض قانون اساسی از طرف مسئولان کشور. بنی‌صدر آخرین سنگر خودش را هم از دست داد. دادستانی روزنامه‌ی «انقلاب اسلامی» را به دلیل نشر مقالات تشنج‌آفرین توقیف کرد. بنی‌صدر دست و پا می‌زد تا خودش را نجات دهد؛ اطلاعیه صادر می‌کرد، دفتر همکاری‌های ریاست‌جمهوری افتتاح می‌کرد، برای هم‌شهری‌های همدانیش سخن‌رانی می‌کرد و آن‌ها را به مقاومت و ایستادگی در مقابل جمهوری اسلامی دعوت می‌کرد. نامه‌ی بازرگان که در اعتراض به حرف‌های امام نوشته شده بود، بهانه‌ای شد تا بنی‌صدر نیروی تازه‌ای پیدا کند. او که همه چیزش را در خطر می‌دید، این بار به جنگ رجایی رفت و باز هم با سرپرستی او در وزارت‌خانه‌های بی وزیر مخالفت کرد. این کار بنی‌صدر تیر خلاص خودش بود. فردای آن روز، دفتر هماهنگی مردم با رئیس‌جمهور در تربت حیدریه در آتش مهاجمین سوخت. جنگِ رودررو شروع شده بود. یک طرف بنی‌صدر بود و مجاهدین و یک طرف همه‌ی مردم

ایران. مجاهدین که سناریوِ بن‌بست انقلاب اسلامی را مو به مو دنبال می‌کردند، حمایت کامل خودشان را از بنی‌صدر اعلام کردند. علاوه بر این، پشت سر هم با صدور اعلامیه به نهادهای انقلابی تهمت و افترا می‌زدند. اما دیگر دیر شده بود. درست زمانی که بنی‌صدر و مجاهدین گمان می‌کردند که نظام به بن‌بست رسیده است و نقشه‌ی آن‌ها دارد عملی می‌شود، امام در ۲۰ خرداد دستور سرنوشت‌سازش را صادر کرد. امام در نامه‌ای به ارتش، بنی‌صدر را از فرمان‌دهی کل قوا برکنار کرد. این حرکت امام، تعجب‌آور نبود. خود بنی‌صدر هم احتمال این روز را می‌داد. بنی‌صدر جنگ و جبهه را که وظیفه‌ی اصلیش بود، رها کرده بود و کشور را میدان جنگ مخالفان و موافقان خودش کرده بود.

حکم امام کافی بود که بنی‌صدر به زندگی مخفی برود. همه‌ی اختیارات از او گرفته شد. کسی نبود که حتا از او محفاظت کند. حالا نوبت مجاهدین بود که از بنی‌صدر حمایت کنند. اطلاعیه‌ای صادر کردند و حفاظت از جان رئیس‌جمهور را وظیفه‌ی انقلابی همه دانستند.

بنی‌صدر که همه چیز را ازدست‌رفته می‌دید، در ۲۲ خرداد بیانیه‌ای خطاب به مردم صادر کرد. در این بیانیه که در آخرین شماره‌ی غیرقانونی روزنامه‌ی «انقلاب اسلامی» چاپ شد، بنی‌صدر همه‌ی آن‌چه را که تا آن روز اتفاق افتاده بود، برای مردم گفت، یازده میلیون رأی خودش را به یاد مردم آورد و همه‌ی حرف‌هایش را دوباره برای مردم تکرار کرد؛ عدم آزادی بیان، چماق‌داری، دیکتاتوری، استبداد و... در پایان بیانیه هم مردم را به مبارزه‌ی علنی علیه جمهوری اسلامی دعوت کرد.

بنی‌صدر از فرمان‌دهی کل قوا عزل شده بود، اما هنوز رئیس‌جمهور کشور بود. مجلس فشار می‌آورد که مسئله‌ی عدم کفایت سیاسی او را مطرح کند، اما آقای هاشمی، رئیس‌مجلس، بعد از دیدار با امام گفت که شاید مصلحت این باشد که بنی‌صدر با شرط رعایت قانون در سمت خودش باقی بماند و مجلس از طرح بحث درباره‌ی کفایت سیاسی

بنی‌صدر منصرف شود. این هم فرصت دیگری برای بنی‌صدر بود، اما بنی‌صدر فکر دیگری در ذهن داشت. جبهه‌ی ملی اعلامیه‌ای صادر کرد و با انتقاد شدید از لایحه‌ی قصاص، از مردم خواست که روز ۲۵ خرداد از خیابان انقلاب به طرف دانشگاه تهران راه‌پیمایی کنند. امام صبح همان روز در دیدار با مردم، هوشیارانه این راه‌پیمایی را دعوت به ضد اسلام دانست. لحن امام خیلی تند بود «جبهه‌ی ملی محکوم به ارتداد است و نهضت آزادی همین بعد از ظهر از رادیو اعلام کند این اطلاعیه‌ی جبهه‌ی ملی کفرآمیز است. در تمام طول سلطنت رضاخان و محمدرضا چنین جسارتی به اسلام نشده است.»

امام باز هم پدرانه بنی‌صدر را نصیحت کرد و راه‌حل نجاتش را به او گفت «آن آقا هم برود از ملت عذرخواهی کند و بگوید ملتی که به من رأی داد، من مطابق رأی آن‌ها عمل نکردم، از حالا به بعد می‌کنم. اما این طور نباشد که لفظاً می‌کند لیکن: «من نه مجلس را قبول دارم و نه آن قوه‌ی قضائیه را قبول دارم و نه آن شورای نگهبان را قبول دارم، نه این هیئت سه‌نفری را که خودم هم یکی از آن‌ها را تعیین کرده‌ام، قبول دارم.» این نباشد در کار.»

اگر صحبت‌های امام نبود، همان می‌شد که بنی‌صدر می‌خواست؛ ۱۴ اسفند دوباره تکرار می‌شد. اما صحبت‌های امام امیدهای بنی‌صدر را نقش بر آب کرد. بعد از ظهر ۲۵ خرداد، طرف‌داران بنی‌صدر و جبهه‌ی ملی که دیگر مثل ۱۴ اسفند زیاد نبودند، به خیابان انقلاب آمدند و ساکت و آرام و بدون هیچ شعاری راه‌پیمایی کردند، اما حزب‌اللهی‌ها سر رسیدند و راه‌پیمایی‌ای که قرار بود در حمایت بنی‌صدر باشد، به راه‌پیمایی علیه بنی‌صدر تبدیل شد. حزب‌اللهی‌ها فریاد می‌زدند «ملی‌ها کوشند؟ تو سوراخ موشند.»

این کشور نبود که به بن‌بست رسیده بود، بلکه بنی‌صدر بود که همه‌ی راه‌های پیش رویش به بن‌بست کشیده شده بود. او چاره‌ای نداشت جز

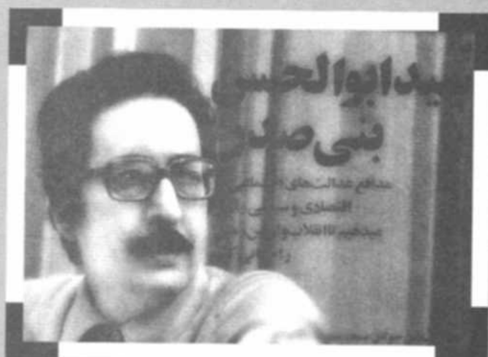
این‌که دست به دامان امام ببرد. همان روز برای امام نامه نوشت و به گمان این‌که مورد عطوفت امام قرار می‌گیرد، خودش را مطیع امام و قانون دانست. اما دیگر دیر شده بود. از یک طرف، خودش را ملزم به رعایت قانون می‌دانست، اما از طرف دیگر، طرف‌داران او خیابان‌ها را به آشوب کشیده بودند. زنگ مرگ حیات سیاسی بنی‌صدر به صدا درآمده بود. کشور دیگر چنین رئیس‌جمهوری را نمی‌خواست. نمایندگان مجلس دست به کار شدند. طرح بررسی کفایت سیاسی رئیس‌جمهور از طرف صد و بیست نماینده‌ی مجلس مطرح شد. مردم هم پشت در مجلس جمع شده بودند و از وکلایشان می‌خواستند که زودتر به این طرح رسیدگی کنند. مجاهدین باز هم دست و پا می‌زدند. از مردم خواستند که در حمایت از بنی‌صدر در پشت‌بام‌ها الله اکبر بگویند، اما کسی گوشش به این حرف‌ها بدهکار نبود. مردم دیگر بنی‌صدر را نمی‌خواستند.

سرانجام شنبه سی‌ام خرداد، طرح عدم کفایت رئیس‌جمهور در مجلس مطرح شد، در حالی که خبری از خود بنی‌صدر در مجلس نبود. بنی‌صدر حتا در خانه‌اش هم نبود. او کسی غیر از مجاهدین نداشت. به خانه‌های تیمی مجاهدین و زندگی مخفی روی آورده بود. مجلس بدون حضور بنی‌صدر کار بررسی طرح عدم کفایت او را شروع کرد. نمایندگان صحبت کردند و نظراتشان را گفتند. بنی‌صدر هیچ شانسی نداشت. عدم حضورش هم مزید بر علت شده بود. آن روز مجلس صبح و بعد از ظهر جلسه داشت. سرانجام ساعت ساعت چهار و نیم بعد از ظهر مجلس با ۱۷۷ رأی موافق و تنها یک رأی مخالف، مجلس عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر را اعلام کرد. دو روز بعد، اول تیر ۱۳۶۰، امام حکم عزل بنی‌صدر از ریاست‌جمهوری را تنفیذ کرد. بعد از آن، دیگر کسی بنی‌صدر را ندید. سپاه سخت دنبال او بودند. اما او در خانه‌های تیمی مجاهدین که حالا دیگر با تعبیر امام منافقین خوانده می‌شدند، جابه‌جا می‌شد تا به دست نیروهای انقلابی نیفتد. دیگر هیچ جا برای

او امن نبود. باید ایران را ترک می‌کرد. در ششم مرداد، بنی‌صدر هم‌راه رجوی و با هم‌کاری عده‌ای از منافقین در لباس پاسداران با هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ که سرهنگ خلبان معزی، خلبانی که شاه را هم فراری داده بود، با لباس زنانه فرار کرد و داستان بنی‌صدر به پایان رسید؛ داستان مردی که هنوز در پرونده‌اش سؤال‌های زیادی بی‌پاسخ مانده است.

اَعلام





















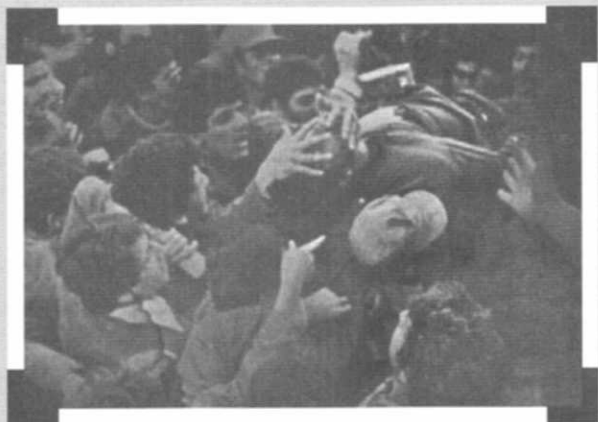


بفرمان امام خمینی، ولایت فقیه

فرماندهان ارتش با امام ملاقات کردند

بنی صدر از فرماندهی کل قوا برکنار شد

نیرو های زمینی، هوائی و دریائی ماموریت خود را تحت رهنمود های امام با تمام توانائی انجام خواهند داد




استقلال و آز

از مجموعه‌ی با چشم باز



بنی‌صدر سال‌ها قبل از انقلاب اسلامی زمانی که در پاریس دانشجوی اقتصاد بود، بارها به رفقایش گفته بود «من اولین رئیس جمهور ایران خواهم شد.» از سال ۱۳۳۲ و با دیدن حوادث ۲۸ مرداد مطمئن شده بود طرف‌دار سلطنت نیست، با این حال نمی‌توان او را یک انقلابی مسلمان دانست. در واقع، او در نظریه‌ی برینتن، جزو دسته‌ی دوم بود. برینتن، تاریخ‌شناس آمریکایی، انقلابی‌ها را دو دسته می‌داند؛ دسته‌ی اول، زجر کشیده‌هایی که از تمام وجودشان برای تغییر نظام ظالمانه مایه گذاشته اند و دسته‌ی دوم، آن‌هایی که با نظام ظالمانه مخالفند اما برای مخالفتشان بهای چندانی نمی‌پردازند.

ISBN:978-600-5347-03-6



